

گونه‌شناسی رویکردهای تغییر: رجحان رویکرد اصلاحی در ایران

دکتر حمیدرضا جلائی پور*

تاریخ دریافت: ۸۷/۷/۱۰

تاریخ پذیرش: ۸۸/۲/۶

چکیده

برای جامعه‌شناسان و علاقه‌مندان به مطالعه عمیق جامعه سیاسی ایران، آگاهی از سنخ‌هایی که «رویکردهای تغییر» را در میان نیروهای اجتماعی - سیاسی معرفی می‌کنند، امری ضروری است. از این رو مقاله حاضر دو پرسش محوری را مورد کنکاش قرار داده است. اول، حاملان تغییر در جوامع معاصر، چند نوع «رویکرد تغییر» را تجربه کرده‌اند و ویژگی‌های آن‌ها کدام است؟ دوم، از دریچه رویکردهای انقلابی و اصلاحی، چه ارزیابی از تجربه دهه اخیر ایران می‌توان ارائه داد. این مطالعه برای احصا و مشخص کردن ویژگی‌های «رویکردهای تغییر» از روش «سنخ» سازی استفاده کرده و برای ارزیابی تجربه تغییرات در جامعه ایران، از مصاحبه عمیق نیز سود جست است. در بخش اول این جستار، خواننده گرامی به جای آشنایی اجمالی با سه رویکرد معمولاً رایج تغییر (محافظه‌کارانه، اصلاح‌طلبانه و انقلابی) با فهرستی دقیق‌تر یعنی با دوازده گونه «رویکرد

تغییر» آشنا می‌شود. در بخش دوم با ارائه دلایل جامعه‌شناختی از این ارزیابی دفاع می‌شود که چرا اتخاذ رویکرد اصلاحی، رویکردی واقع‌بینانه برای ایجاد تغییرات در ابعاد نامطلوب جامعه ایران است.

واژه‌های کلیدی: رویکردهای انقلابی، رویکردهای اصلاحی، رویکردهای

محافظه‌کاری

مقدمه

جامعه ایران در تاریخ معاصر خود شاهد انقلاب‌ها و جنبش‌های سراسری بوده است. در سه دهه گذشته، اگرچه این جامعه میزبان جنبش‌های اقشاری چون جنبش دانشجویی، جنبش قومی و جنبش زنان بوده، اما تجربه کم‌نظیر انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) و جنبش اصلاحات (پس از ۱۳۷۶) دو نمونه از جنبش‌های فراگیر و ملی است که بر نحوه تغییرات و ساماندهی جامعه ایران تأثیرات اساسی گذاشته است و می‌گذارد. این مقاله برای فهم بهتر دو رخداد مذکور، دو هدف اصلی را پی می‌گیرد. اول، مضمون رویکردهای انقلابی و اصلاحی با توجه به رویکردهای حاملان تغییر در تاریخ دو سده جوامع معاصر (و مدرن) مورد بررسی قرار می‌گیرد و سعی می‌شود معانی روشنی از آنها ارائه شود. دوم، تجربه دوره اصلاحات از دیدگاه رویکرد اصلاح‌طلبی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

به بیان دیگر، این جستار می‌کوشد انقلاب و جنبش اصلاحی را از زاویه گونه‌شناسی «رویکردهای تغییر» مورد واکاوی قرار دهد. بررسی از طریق «رویکردهای تغییر» ما را با مجموعه عوامل وقوع انقلاب یا جنبش‌ها آشنا نمی‌کند، بلکه به طور عمیق، با یکی از

عمده علل وقوع انقلاب‌ها و جنبش‌ها آگاه می‌سازد.^۱ از طریق آگاهی از «رویکردهای تغییر» می‌توانیم با استدلالات حاملان و هسته اصلی هدایت‌کننده تغییرات در جامعه آشنا شویم: این که چرا و به چه دلایل عده‌ای راه انقلاب و عده‌ای راه‌های غیر انقلابی را در پیش می‌گیرند. این نوع آگاهی از تغییرات به سنت ماکس وبری در جامعه‌شناسی نزدیک است، زیرا ما را از ناحیه فکر و ایده‌هایی که حاملان تغییر به آن معتقدند، با تغییرات آشنا می‌کند (کرایب، ۱۳۸۲: ۱۰۴-۱۰۱). با این همه باید تأکید کرد که با آگاهی از «رویکرد حاملان تغییر» نمی‌توان پیش‌بینی کرد که در جامعه جنبشی انقلابی یا غیر انقلابی در جریان است یا در حال پیروزی است،^۲ بلکه تنها می‌توان گفت احتمال وقوع چه نوع تغییراتی در جامعه بیشتر است.

از دیدگاه نظری، محافظه‌کاری، اصلاح‌طلبی و انقلابی‌گری سه رویکرد اصلی جنبش‌ها (حتی احزاب و دولت‌ها) در مواجهه با معضلات جامعه به شمار می‌روند. به‌طوری که با وجود تنوع «ایدئولوژی»ها در جنبش‌ها که هر یک پاسخی به شرایط متغیر جامعه هستند و علی‌رغم آن‌که در متون جامعه‌شناسی سیاسی از حدود بیست نوع

-
- ۱- معمولاً در جامعه‌شناسی برای فهم و تبیین انقلاب‌ها و جنبش‌های اجتماعی از سه نوع نظریه سود می‌برند. اولین و رایج‌ترین نظریه‌ها آن دسته از نظریه‌هایی است که به چرایی و تبیین علی انقلاب‌ها و جنبش‌ها می‌پردازند (کوهن، ۱۳۷۳؛ اسکاچپول، ۱۳۷۶؛ مدل، ۱۳۸۲؛ کراولی، ۱۳۸۲؛ گلدستون، ۱۳۸۵ و Tilly, 1978; Walton, 1984; Farhi, 1990; MacDanial, 1991; Selbin, 1993; Vilas, 1995; Katoz, 1997). دوم نظریه‌هایی هستند که به جگونگی شکل‌گیری انقلاب‌ها و جنبش‌ها می‌پردازند: این که جامعه چگونه و طی چه مرحله‌ای با انبوه مردم ناراضی که خواهان تغییرات (یا مخالف پاره‌ای از تغییرات) هستند، روبه‌رو می‌شود (Smelser, 1962). سوم، نظریه‌هایی هستند که به پیامدها و نتایج انقلاب‌ها و جنبش‌ها توجه نشان می‌دهند؛ گرچه این نوع نظریه‌پردازی در مقایسه با نوع اول، مراحل آغازین خود را می‌گذراند (Kelley and Klein, 1977). مقاله حاضر از دریچه سه نوع نظریه‌پردازی مذکور به بررسی انقلاب و جنبش‌های اجتماعی نمی‌پردازد.
- ۲- همان‌طور که می‌دانیم جامعه‌شناسی سیاسی امروزه متواضع‌تر شده است. جامعه‌شناسان دیگر ادعا ندارند که می‌توانند پیش‌بینی کنند که مثلاً کی و چگونه در جامعه انقلاب یا جنبش رخ می‌دهد، بلکه صرفاً می‌توانند با کمک نظریه‌ها وقتی انقلاب یا جنبشی رخ می‌دهد، به تبیین و علت‌یابی آن بپردازند یا به صورت اجمالی، گرایش‌ها و روندهای انقلابی یا غیر انقلابی را در جامعه، ترسیم و تحلیل کنند (گلدستون، ۱۳۸۵: ۳۸-۳).

ایدئولوژی نام برده می‌شود،^۱ در مقام عمل، معمولاً فرض بر این است که یکی از رویکردهای محافظه‌کاری، اصلاحی و یا انقلابی در میان حاملان این ایدئولوژی‌ها غلبه دارد؛ به‌عنوان نمونه یک جنبش لیبرالی، سوسیالیستی، مذهبی، فمینیستی و یا ناسیونالیستی در تنظیم رفتار حاملانش و برای رسیدن به اهداف خود، می‌تواند یکی از رویکردهای اصلاحی، انقلابی یا محافظه‌کاری را داشته باشد. اما این جستار قصد دارد با توجه به تنوع تجربه‌های تغییر در جوامع معاصر با ارائه تقسیمات فرعی از رویکردهای سه‌گانه مزبور، نگاهی دقیق‌تر و راهگشاتر ارائه دهد. از این رو، بررسی رویکردهای سه‌گانه مذکور و تقسیمات فرعی آن‌ها هم برای علاقه‌مندان به تفسیر جالب خواهد بود و هم برای علاقه‌مندان به تغییر ابعاد نامطلوب جامعه می‌تواند مفید باشد.

۲- روش مطالعه

این مقاله برای مطالعه تجربه‌های انقلاب و اصلاحات از دریچه «رویکردهای تغییر» به شیوه پیشینی عمل نمی‌کند. بدین معنا که سعی نمی‌کند از «رویکردهای تغییر» قبل از واریسی تجربه جهت‌گیری‌های تغییر (که در تجربه‌ها و جنبش‌های اجتماعی واقعی اتفاق افتاده) تعریفی پیشینی به دست بدهد. در مقابل این جستار سعی می‌کند به شیوه پسینی از طریق احصای «گونه‌های تغییر» که در جریان انقلاب‌ها و جنبش‌های واقعی دو سده اخیر در دوران معاصر اتفاق افتاده است، ویژگی گونه‌های تغییر را مشخص کند. چنان‌که در این مطالعه خواهد آمد، ذیل سه رویکرد اصلی تغییر محافظه‌کاری، اصلاح‌طلبی و انقلابی‌گری، دوازده «گونه تغییر» احصا شده و مورد شناسایی قرار گرفته است و سعی شده ویژگی‌های اصلی هر یک از این گونه‌ها به منزله یک سنخ مفهومی بیان شود. در این

۱- به‌عنوان نمونه می‌توان از این ایدئولوژی‌ها نام برد: آنارشیسم، دموکرات مسیحی، کمونیسم، هواداری از زندگی (Communitarianism)، محافظه‌کاری، محیط زیست‌گرایی، فاشیسم، فمینیسم، لیبرالیسم، اختیار باوری (Libertarianism)، مارکسیسم، نازیسم، چپ جدید، راست جدید، بنیادگرایی مذهبی، سوسیال دموکراسی، سوسیالیسم، راه سوم، تریسم (Toryism).

تحقیق، سنخ یا تیپ آرمانی^۱، یک ابزار مفهومی - تجربی است که به ما کمک می‌کند انواع متنوع رویکردهای تغییر را در جنبش‌های اجتماعی مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم. به بیان دیگر، سنخ، چارچوبی مفهومی و اکتشافی است که حوزه مورد بررسی (در اینجا رویکردهای تغییر) را سامان می‌دهد و وجوه مورد مناقشه را مشخص می‌کند (کرایب، ۱۳۸۱: ۱۰۶-۱۰۴؛ بودن، ۱۳۸۳: ۹۷-۹۲؛ دیلینی، ۱۳۸۷: ۲۰۷-۲۰۶). یافته‌های این تحقیق در دو قسمت ارائه می‌شود. در قسمت اول، دوازده گونه‌های تغییر بر اساس منابع کتابخان‌های ارائه می‌شود. در قسمت دوم، تجربه انقلاب و خصوصاً جنبش اصلاحی ایران از دریچه «رویکرد اصلاحی» مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. در ارزیابی قسمت دوم برای فاصله گرفتن نسبی از ارزیابی شخصی با پانزده نفر از حاصبنظرانی که مسائل کنونی جامعه ایران را مورد مطالعه قرار می‌دهند، مصاحبه عمیق صورت گرفته است.^۲

۱- گونه‌های تغییر

۱-۱: رویکردهای محافظه‌کاری

معمولاً محافظه‌کاری به ایده‌ها و رفتارهایی گفته می‌شود که توجیه‌کننده و حافظ وضع موجود در جامعه هستند و از این جهت در برابر ایده‌های انقلابی و اصلاحی قرار می‌گیرند که از تغییر وضع موجود دفاع می‌کنند. این برداشت از محافظه‌کاری، برداشتی ساده، مجمل و حتی گمراه‌کننده است. بر مبنای یکی از تقسیم‌بندی‌ها (Heywood, 1994: 285-313)، رویکردهای محافظه‌کاری در احزاب و جنبش‌های اجتماعی بر سه گونه است که در دو گونه آن اتفاقاً از تغییرات اجتماعی دفاع می‌کنند.

1. Ideal Type

۲- سه خصوصیت بارز پانزده نفری که با آنان درباره جنبش اصلاحی ایران مصاحبه شده بدین قرار است: در یکی از رشته‌های علوم انسانی - مثل جامعه‌شناسی، علم سیاست، علم اقتصاد، علم ارتباطات، روابط بین‌الملل و معارف اسلامی - تخصص داشتند؛ بیش از بیست سال درباره جامعه ایران مطالعه داشته‌اند؛ بهبود اوضاع ایران، یکی از دغدغه‌های اصلی آنها بوده است.

۱-۱-۱: گونه اول «محافظه‌کاری سنتی»^۱ است. در این نوع محافظه‌کاری، حفظ وضع موجود نسبت به تغییر آن از اهمیت بیشتری برخوردار است، زیرا وضع موجود، به رغم همه ناخوشایندی‌هایش، برای ما آشناست؛ اطمینان، ثبات و امنیت در این وضع از ضمانت بیشتری برخوردار است. در حالی که تغییر وضع موجود، یعنی قدم گذاشتن در سفری ناشناخته که تهدید و ناامنی از لوازم آن به شمار می‌رود. به عبارت دیگر، در این گونه محافظه‌کاری امور آشنا در برابر ناآشنا، آزمون شده در برابر ناآزموده، حقیقی-در برابر رازآلود، معلوم در برابر مجهول، قطعی در برابر محتمل، محدود در برابر نامحدود، نزدیک در برابر دور، کافی در برابر بسیار، متعارف در برابر کامل و حال خوش فعلی در برابر خوشی موعود در وعده‌های خیالی، ارجحیت دارد. به دلیل همین ارجحیت‌هاست که در این نوع محافظه‌کاری توجه به «سنت»، یعنی آن چیزی که از گذشته به دست ما رسیده و به آن عادت کرده‌ایم، اهمیتی اساسی و اصولی پیدا می‌کند؛ زیرا «سنت» مجموعه‌ای از اعتقادات، تجربیات و بصیرت‌های شناخته‌شده‌ای است که در طول زمان آزمون خود را پس داده است و می‌تواند راهنمای قابل اعتمادی برای رفتار کنونی ما باشد. به عنوان نمونه از منظر این محافظه‌کاری، جنبش‌های مردم‌سالار که بر «دموکراسی پارلمانی» تأکید دارند، چشم به سراب دوخته‌اند و نمی‌دانند که از درون این دموکراسی‌ها چه غول‌های نامعلوم و ویرانگری (همچون هیتلر در نتیجه انتخابات جمهوری وایمار در آلمان-۱۹۳۳) سر برون خواهند آورد، اما نظام سلطنتی در «سنت سیاسی» پیشینان، آزمون خود را (حداقل برای یک دوره طولانی) در برقراری نظم و امنیت پس داده است. از این رو، چه باک که امروزیان این نظام مستقر را قبول ندارند؟! تجربه هزاران انسان در گذشته، پشتوانه مطمئن این «سنت سیاسی» است. به همین دلیل، از منظر محافظه‌کاری سنتی، «دموکراسی مردگان» بر «دموکراسی زندگان» ارجحیت دارد (Burke, 1973). افزون بر این‌ها، محافظه‌کاری سنت‌گرا بر خلاف دوگونه دیگر، خود را بیشتر در

حوزه‌های فکری (خصوصاً در نقد رویکردها و اندیشه‌های اصلاحی و انقلابی) نمایان می‌کند و در حوزه عمل سیاسی احزاب و جنبش‌ها کمتر مطرح بوده است.

۱-۲- گونه دوم «محافظه‌کاری بازگشتی»^۱ است. این محافظه‌کاری، اوضاع اجتماعی جامعه مدرن را بر نمی‌تابد و به دنبال تغییر اساسی در وضع موجود است و از این نظر یک نیروی انقلابی است، اما برخلاف انقلابیون مدرن، رو به آینده ندارد و به گذشته می‌نگرد. این محافظه‌کاری، هم به حال بدبین است و هم به آینده و راه برون رفت از بحران‌های جامعه جدید را در بازگشت به «دوران‌های طلایی گذشته» جستجو می‌کند. به دلیل مزبور به آن محافظه‌کاری بازگشتی گفته می‌شود. این گونه محافظه‌کاری برخلاف محافظه‌کاری سنتی، خود را مقید به «سنت» نمی‌داند. زیرا «سنت» مجموعه‌ای است که در آن تجربیات پی در پی نسل‌ها ذخیره شده است و همچون دالانی گذشته‌های دور را به زمان حال وصل می‌کند. در محافظه‌کاری بازگشتی، همه چیز پس از عصر طلایی در مسیر زوال و فساد افتاده است و نکبت از سر و روی جهان می‌بارد. لذا راه نجات بشر بازگشت به «عصر طلایی» است (Scruton: 1984). رویکرد بازگشتی آشکارا از عدم رضایت این نوع محافظه‌کاری از وضع موجود و بی‌اعتمادی به آینده حکایت دارد.

در طول تاریخ این نوع بازگشت به گذشته، بارها اتفاق افتاده و تا دوران جدید نیز تداوم داشته است. نمونه‌های مشهور محافظه‌کاری بازگشتی را می‌توان در جنبش نازیسم و فاشیسم (دهه ۱۹۳۰) آلمان و ایتالیا مشاهده کرد. در اولی، عصر لشکریان منظم امپراطوری رم و در دومی امپراطوری رم مقدس (یا دوره رایش سوم) به عنوان عصر طلایی شناخته می‌شدند (Griffin: 1995). شکل خفیف‌تر این نوع محافظه‌کاری در دوران تاجریسم و ریگانیسم (در این دو جنبش، از کوچک کردن مسؤلیت دولت به هر قیمت - حتی به قیمت رشد افراد بی‌خانمان در شهرها - دفاع می‌شد) نیز قابل ردیابی است. عصر طلایی تاجریسم، بازگشت به دوران ویکتوریا در قرن نوزدهم انگلستان بود که در آن سعی می‌شد ارزش‌های خوداتکایی، خودسازماندهی و نجابت انگلیسی این

دوره برجسته و تبلیغ شود. عصر طلایی ریگانیسم، دوران حضور اولیه مهاجران انگلوساکسون در قاره آمریکا بود که در آن از روحیه خطرپذیری، کار سخت و خودگردانی مردم این دوره دفاع می‌شد (بایو، ۱۳۷۹: ۱۱۵-۱۰۹).

محافظه‌کاری بازگشتی را به دلیل بازگشت به نمونه‌های عصر طلایی، یعنی بازگشت به دوران‌هایی مشخص و قابل فهم که باید «بنیادی» برای احیای زمان حال قرار گیرند، محافظه‌کاری «بنیادگرا» هم نامیده‌اند. در نظر آنان، هزینه‌های سنگینی که برای بازگشت به این بنیادها به جامعه تحمیل می‌شود، به مراتب کمتر از هزینه‌ای است که مدرنیست‌ها یا نوگراها (چه نوع اصلاح‌طلب و چه نوع انقلابی آنان) برای تغییر جامعه به سوی آینده‌ای نامعلوم تحمیل می‌کنند. در مقابل، نوگراها، محافظه‌کاری بازگشتی را به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهند. از نظر آن‌ها، حرکت بازگشتی محافظه‌کاران، حرکتی غیر واقعی و غیر قابل اجرا است و بلکه در اصل، حرکتی رمانتیک است که حاملان آن در جامعه‌پر تحول کنونی، موقتاً احساس تشفی، امنیت و ثبات رازآلود می‌کنند. این محافظه‌کاری اساساً قادر نیست نسبت به پیچیدگی‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه جدید، که نمونه پیچیدگی‌های آن در هیچ عصری قابل مشاهده نیست، تبیین درخوری ارائه دهد. این محافظه‌کاران با تاسی به اسطوره عصر طلایی، به دنبال بنیادی برای تغییر وضع موجود هستند که هزینه‌های گرانبار انسانی و مادی عظیمی را بر جامعه تحمیل می‌کند. این اشتیاق به تغییر وضع موجود بر مبنای گذشته، باعث شده است محافظه‌کاری بازگشتی، خود را در چارچوب جنبش‌های رادیکال و انقلابی نشان دهد که بنیادگرایی مذهبی طالبان در افغانستان نمونه شفاف و بی‌پیرایه آن (۱۹۹۰-۲۰۰۰) در همسایگی ما است. طالبان می‌خواست به هر قیمت جامعه افغانستان را بر اساس آن تصویر محدودی که از جامعه قبایلی صدر اسلام در سر می‌پروراند، از نو بسازد (Marty and Appleby, 1993). طالبان دغدغه این را که اگر امروز پیامبر اسلام (ص) زنده بودند، چه می‌کردند را ندارد.

۳-۱-۱: گونه سوم «محافظه‌کاری روشن‌اندیش»^۱ است. این نوع از محافظه‌کاری نیک می‌داند که دفاع از ارزش‌ها و نهادهای مذهبی و تقویت اقتدار نهاد حکومت و خانواده در جامعه پیچیده و منحصر به فرد کنونی، بدون قبول تغییرات اجتماعی ممکن نیست. در این دیدگاه، مقاومت در برابر تغییرات و مطالبات اجتماعی، زمینه‌ساز روندها و اتفاقاتی ویرانگر و غیر قابل پیش‌بینی است. به همین دلیل از نظر محافظه‌کاران روشن‌اندیش، تحمل برنامه‌های اصلاحی، بهتر از مواجه شدن با اموری چون نارضایتی‌های عمده اجتماعی و انقلاب است. این محافظه‌کاران به زبان تمثیل می‌گویند: در برابر طوفان‌های ناشی از تغییرات اجتماعی باید مانند درخت بید، سر خم کرد؛ چرا که غرور و ایستادگی درخت به ظاهر سر به فلک کشیده بلوط در برابر این طوفان‌ها منجر به شکسته شدن و ریشه‌کنی آن می‌شود. برابر همین تمثیل راهنما، محافظه‌کار روشن‌اندیش در انتقاد از محافظه‌کار سنتی و بازگشتی می‌گوید: اگر محافظه‌کاران سنتی در قرن هجدهم در فرانسه زیر بار تغییرات و مطالبات سیاسی می‌رفتند و تن به تبدیل «نظام سلطنتی مطلقه» به «نظام سلطنتی مشروطه» می‌دادند (مانند آنچه که محافظه‌کاران انگلیس در قرن هفدهم انجام دادند)، جامعه فرانسه متحمل انقلاب و هزینه‌های ناشی از آن نمی‌شد. همین خطا را محافظه‌کاران سنتی روسی در ۱۹۰۵ مرتکب شدند تا آن‌جا که در طوفان انقلاب ۱۹۱۷ ریشه‌کن شدند. در دوران حساس جنگ جهانی دوم در جامعه آلمان و ایتالیا نیز محافظه‌کاران بازگشتی، جوامع خود را چندین دهه به عقب راندند، ولی در همان زمان محافظه‌کاران روشن‌اندیش انگلوساکسون با پذیرش مکانیزم‌های تغییرات اصلاحی (مانند پذیرش نتایج دموکراسی‌های پارلمانی و سیاست‌های دولت کارگری و دولت رفاه) جوامع انگلیسی زبان را با هزینه کمتری اداره کردند (Heywood, 1994: 292).

برابر آنچه آمد و بر خلاف برداشت‌های رایج، واکنش گونه‌های سه‌گانه محافظه‌کاری در برابر تغییرات اجتماعی و تغییر ابعاد نامطلوب جامعه، متفاوت است.

محافظه‌کاری سنتی، با غفلت از طبیعت قابل تغییر تاریخ جوامع انسانی و اعتقاد به تداوم و اتصال نهادهای اصلی جامعه به گذشته و با تاسی به «سنت»، نسبت به تغییرات روی خوش نشان نمی‌دهد، اما محافظه‌کاری بازگشتی، به تاریخ بدبین است و معتقد است: «امور بدتر می‌شوند و نه بهتر» و لذا به دنبال بازگرداندن امور به بنیاد و گذشته طلایی است. اما در محافظه‌کاری روشن‌اندیش، تغییرات، غیر قابل بازگشت تلقی می‌شوند و جامعه و تاریخ عظیم‌تر و پیچیده‌تر از آن محسوب می‌گردد که بتوان مجموعه آن‌ها را فهمید، لذا کنترل آن خیالی بیش نیست. در اندیشه اینان، تغییرات اجتماعی و جنبش‌های ناشی از آن مانند موج‌های سهمگین دریا است که ایستادگی در برابر آن‌ها ممکن نیست و فقط می‌توان در مسیر موج‌ها شنا کرد و تن به تغییرات داد و خود و جامعه را نجات داد.

۲-۱: رویکردهای اصلاحی

معمولاً در برداشت‌های رایج، این گونه فرض می‌شود که رویکردهای اصلاحی، مانند رویکردهای محافظه‌کاری، در برابر تغییرات و معضلات جامعه جبهه نمی‌گیرند و بر خلاف رویکرد انقلابی بر تغییرات بنیادی و ناگهانی تأکید نمی‌کنند، بلکه به دنبال تغییرات صوری هستند؛ یا گفته می‌شود رویکردهای اصلاحی به دنبال تغییرات و اصلاحات در چارچوب ساختارهای موجود نظام سیاسی - اجتماعی هستند و همانند انقلاب‌ها در پی تغییرات ساختاری در نظام سیاسی و اجتماعی نیستند. این نوع برداشت از رویکرد اصلاحی، همانند برداشت‌های رایج از رویکرد محافظه‌کاری، خام است. باید توجه داشته باشیم که تعداد جنبش‌ها، احزاب و دولت‌های اصلاح‌طلب به مراتب بیشتر از نمونه‌های انقلابی و محافظه‌کاری است، زیرا عمر رویکردهای اصلاحی، از نظر تجربی و نظری، هم‌پای عمر تحولات و تغییرات دو قرن در جامعه جدید است و معمولاً از این میراث غنی اصلاح‌طلبانه، خصوصاً از میراث نظری آن در جامعه جدید، غفلت می‌شود

(Nisbet, 1980). به همین دلیل برای تشریح دقیق‌تر موضوع، توجه به سه سطح از توضیحات زیر ضروری است.

سطح اول، بنیادهای نظری اصلاح‌طلبی است. بنیان‌های نظری اصلاح‌طلبی بر بنیان‌های نظری دوران نهضت فرهنگی روشنگری استوارند که چنین عنوان می‌شوند: بشر باید ابتدا به عقل خود اتکا کند، نه لزوماً به میراث گذشتگان (یا سنت)؛ بشر با کمک عقل، عناصر سازنده خزانه عظیم «سنت» را واری می‌کند (حتی انسان روشن‌نگر، اصول دین خود را با اتکا به عقل خود انتخاب می‌کند) و سپس آن را مبنای رفتارش قرار می‌دهد. بنابراین حضور «سنت» در جهان کنونی، نوعی «بازخوانی سنت» است. به همین دلیل پاره‌ای از جامعه‌شناسان، همچون آنتونی گیدنز، تداوم و حضور سنت در جامعه جدید را در اصل، نوعی تداوم سنت بازسازی شده و بازخوانی «سنت» می‌دانند (گیدنز، ۱۳۷۹: ۸۷-۷۱). بشر می‌تواند با کاربرد توانایی عقلانی‌اش (با التزام به اخلاق، حقوق مدنی و حقوق برابر سیاسی)، جامعه و جهانش را بسازد و از بندهایی که گذشتگان در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر دست و پای او انداخته‌اند، «رهايي» یابد. نمونه برجسته الگوی عقلانی، عقلانیت معمول در علوم تجربی است. البته، متفکرینی همچون هابرماس، عقلانیت را فقط در الگوی علوم تجربی خلاصه نکرده و از عقلانیتی تفهیمی و انتقادی نیز دفاع می‌کنند. این عقلانیت، قابل واری و سنجش است و به انسان قدرت شناخت، کنترل، تغییر و آینده‌نگری می‌دهد. الگوی کارساز عقلانیت علوم تجربی، قابل تسری به امور و علوم انسانی است و همان‌طور که بشر قادر است «طبیعت» را بشناسد و آن را به کنترل درآورد، می‌تواند «جامعه و تاریخ» خود را با کاربرد علوم انسانی بشناسد و بسازد. چنان‌که بر پیشانی جامعه جدید حرکت به سوی ترقی و پیشرفت حک شده است و امیدواری به آینده‌ای بهتر، امری واقعی است، نه آرزویی دست نیافتنی (Yolton, 1991). به این ترتیب، اعتماد به عقلانیت افراد، تعهد به قول و قرارها و حقوق یکدیگر، کارایی علوم تجربی، خوش‌بینی، رهایی از سنن دست و پاگیر و امید به ترقی و پیشرفت، بنیان‌های نظری رویکرد اصلاحی را تشکیل می‌دهند.

نظریه‌های نوسازی و توسعه (صرف‌نظر از میزان تطبیق با اوضاع و احوال جوامع مختلف) نمونه‌ای از کوشش‌های بشری برای تبیین چگونگی تغییر تدریجی و اصلاح معضلات جامعه هستند. به عنوان مثال در نظریه «نوسازی سیاسی» تغییرات و اصلاح جامعه (و مطالبات فزاینده آن) این گونه سامان می‌یابد که: حکومت پاسخ‌گو و محدود شود؛ آزادی‌ها و حقوق مدنی شهروندان تضمین و نهادینه گردد؛ نظام رقابتی حزبی برقرار شود تا شهروندان، یعنی همان افرادی که به عقل خود تکیه می‌کنند و از حقوق خود آگاهی دارند، بتوانند به برنامه‌های اصلاحی و پیشنهادی احزاب رأی دهند؛ دولت موظف می‌شود با برگزاری انتخابات آزاد، کرسی‌های حکومتی را در اختیار منتخبین مردم قرار دهد؛ «عرصه عمومی» برای طرح انتقادات متفکران، روشنفکران، محققان، کارشناسان و روزنامه‌نگاران از عملکرد احزاب، حکومت و جامعه فراهم می‌گردد و رسانه‌های عمومی قادر می‌شوند افکار عمومی را از این انتقادات آگاه سازند تا شهروندان در هنگام رأی دادن بهتر تصمیم بگیرند (Larrain, 1989). از طریق این مکانیزم‌ها جامعه به تدریج در مسیر اصلاح، پیشرفت، ترقی و توسعه قرار می‌گیرد. پیش فرض این دسته از نظریه‌های اصلاحی آن است که هیچ نظریه و الگوی قابل اعتمادی وجود ندارد که بر اساس آن بتوان جامعه و تاریخ را به یکباره دگرگون کرد و توسعه بخشید.

به اصلاح‌طلبی فوق، اصلاح‌طلبی مدنی هم گفته می‌شود. در برابر این اصلاح‌طلبی، عده‌ای برای کشورهای در حال صنعتی شدن، اصلاح‌طلبی از بالا به پایین یا آمرانه را توصیف و تجویز می‌کنند. طبق این دیدگاه، مشکل اصلی جوامعی که هنوز دارای ساختار صنعتی و تمایز یافته اجتماعی نیستند، نه مردم‌سالاری که «نظم» و ثبات اجتماعی است. به همین دلیل در این جوامع، ابتدا یک دولت متمرکز و مقتدر و نوگرا باید اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی انجام دهد تا بعد نوبت به اصلاحات و نوسازی سیاسی برسد (Huntington, 1968). وجه آمرانه این اصلاح‌طلبی باعث شده است عده‌ای آن را در اصل «اعمال طرح انقلاب اجتماعی از بالا» قلمداد کنند و در ردیف انواع انقلاب‌ها طبقه‌بندی نمایند. با این همه در مقابل هر دو گونه اصلاح‌طلبی (مدنی و آمرانه)،

محافظه‌کاران سنتی معتقدند نظریه‌های اصلاحی، «درمانی» است که از «درد» بدتر است و تجربه بشری حکم می‌کند آدمیان، فریب افکار اصلاحی و مدعی ترقی را نخورند. در واقع افکار اصلاحی مبتنی بر عقلانیت بشری، «رهایی‌بخش» نیستند و بشر باید به ذخیره قابل اعتماد خود، یعنی «سنت» تاسی کند.

سطح دوم، توضیح درباره تقابل «رویکرد اصلاحی» با «رویکرد انقلابی» است. وفاداری به رویکرد اصلاحی به این معناست که نسخه‌های «تغییرات تحولی و تدریجی» به نسخه‌های «تغییرات انقلابی و ناگهانی» ترجیح داده شود. همان‌طور که در خلقت موجودات زنده، هر موجودی از نطفه‌ای به تدریج تبدیل به بافت، اندام و ارگانیزم پیچیده تبدیل می‌شود، جامعه انسانی هم به تدریج از واحدهای ساده به سیستم‌های پیچیده، رشد و تکامل پیدا می‌کند. در واقع، اصلاح‌طلبان می‌خواهند با اجرای برنامه‌های اصلاحی سیاسی، اقتصادی و حقوقی در جامعه جدید، حاملان و کارگزاران تحقق این حرکت تدریجی و تکاملی باشند. به عنوان نمونه، لیبرال‌های اصلاح‌طلب در قرن نوزدهم با تأکید بر اصلاحات سیاسی مبتنی بر دموکراسی فراگیر (یعنی تعهد به انجام دوره‌ای انتخابات، رأی‌همگانی و مخفی) مطمئن بودند که جامعه سلسله‌مراتبی، اشرافی و سلطنتی انگلستان را به جامعه مدرن، برابر و مبتنی بر دموکراسی پارلمانی تبدیل می‌کنند. یا «سوسیالیست‌های اصلاح‌طلب» با تأکید آشکار بر «گریزناپذیری تحول تدریجی» با ایده «سوسیالیزم انقلابی» به مخالفت برخاستند و معتقد بودند با کوشش‌های بی‌وقفه و آگاهانه طبقه کارگر از راه‌هایی مسالمت‌آمیز و انتخاباتی - پارلمانی، جامعه برابر سوسیالیستی بر دوش جامعه نابرابر سرمایه‌داری مستقر خواهد شد. از نظر آنان استقرار دولت‌های رفاهی در اروپا، مرهون چنین اندیشه و فعالیتی است (Eseinstadt, 1991).

از نظر حاملان اصلاح‌طلبی مدنی، فرایندهای اصلاحی و تدریجی، حداقل سه مزیت اساسی نسبت به فرایندهای سریع و انقلابی دارند. اول این که با انجام اصلاحات و تغییرات تدریجی، آرام و صلح‌آمیز، «انسجام و همبستگی اجتماعی» جامعه مختل نمی‌شود. در چنین شرایطی، حتی اگر اصلاحات تدریجی به تغییرات بنیادی منجر شود،

از آنجا که قدم به قدم و در زمان طولانی صورت می‌گیرد با واکنش جدی مخالفان اصلاحات روبه‌رو نمی‌شود. تجربه دموکراسی‌های پارلمانی در جوامع غربی نیز نشان می‌دهد که این دموکراسی‌ها یک شبه ایجاد نشده‌اند. به عنوان نمونه، دستیابی کارگران و سپس زنان به حق رأی، به تدریج و در جریان کوشش‌های مستمر صورت گرفت و برای محافظه‌کاران با یک شوک ناگهانی همراه نبود. اما در رویکرد انقلابی قرار است جامعه به سرعت زیر و رو و «برابر» شود، به همین دلیل «انسجام جامعه» موقتاً از هم گسیخته می‌شود و هزینه‌های سنگینی بر دوش جامعه تحمیل می‌گردد. دوم این که در فرایندهای اصلاحی، آن چه در جامعه موجود است، از اعتبار نمی‌افتد و قصد ویرانی آن‌ها در کار نیست، بلکه تغییرات بر مبنای اصلاح «آنچه که هست» (وضع موجود) استوار است، به این معنا که اصلاحات متکی به روش‌های سیاسی، عملگرایانه است و از نظریه‌های انتزاعی و آرمان‌گرایانه سرمشق نمی‌گیرد. به همین دلیل گفته می‌شود که اصلاح‌طلبی از این زاویه، نزدیک به این اندیشه محافظه‌کاری است که همه سیستم‌ها و نسخه‌های فکری بشری، مستعد بروز عیب هستند، پس بریدن از گذشته و اقدام به عمل انقلابی، به معنای ورود به منطقه‌ای ناشناخته و بدون نقشه است. سوم این که اصلاح‌طلبی بر اساس روش تجربی و مبتنی بر آزمون و خطا پیش می‌رود. به عبارت دیگر، ترقی و پیشرفت از طریق اصلاحاتی صورت می‌گیرد که پیامدهای آن قابل مشاهده و ارزیابی مستمر است. لذا اصلاح‌طلبی همچون انقلابی‌گری که در آن «آرزوی تغییر جهان از «معرفت» ما نسبت به جهان و جامعه (و این که چگونه کار می‌کند) پیشی نمی‌گیرد.

در مقابل، انقلابیون، اصلاحات را «فریبی» برای حفظ بهتر وضع موجود و منافع بلند مدت طبقات حاکم می‌دانند و اصلاح‌طلبان را تخطئه می‌کنند و سازشکار می‌نامند؛ زیرا از نظر آنان اصلاح‌طلبی همان سیستمی را که باید اصلاح کند، تداوم می‌بخشد. از دید آنان اصلاح‌طلبی وسیله ترقی، پیشرفت و برابری اجتماعی نیست، بلکه ستون پشتیبان جامعه نابرابر سرمایه‌داری است (Tucker, 1970). به عنوان نمونه «سوسیالیست‌های انقلابی» آشکارا معتقدند دموکراسی پارلمانی در اصل همان دموکراسی بورژواها و

سرمایه‌دارهاست و مشارکت کارگران در انتخابات، امری زینتی است که به انجام اصلاحات واقعی منجر نمی‌شود. انتخابات پارلمانی وسیله‌ای است برای آن‌که هر چند سال یک‌بار طبقه حاکم بتواند از طریق پارلمان مردم را راحت‌تر و در عین حال نرم‌تر کنترل و مهار کند. از نظر سوسیالیست‌های انقلابی، اصلاح‌طلبی از دو جهت محکوم است. یکی این که اصلاح‌طلبی، امور بنیادی و ساختاری را فراموش می‌کند و مسائل حاشیه‌ای را مورد توجه قرار می‌دهد. به اعتقاد سوسیالیست‌های انقلابی، «سلطه» و «استثمار» توسط طبقه حاکم ریشه در نهاد «مالکیت خصوصی» دارد، ولی اصلاح‌طلبان توجه خود را به مسائل غیربنیادی دیگری چون امنیت اقتصادی، حقوق رفاهی کارگران و مبارزه برای گسترش حقوق مدنی معطوف می‌کنند. به اعتقاد آنان حتی اگر طبقه کارگر از طریق دموکراسی پارلمانی جان بگیرد، باز به دلیل آن‌که طبقه سرمایه‌دار دست نخورده باقی می‌ماند، تغییری در اوضاع حاصل نمی‌شود. دوم این که اصلاح‌طلبی حتی به تقویت سیستم سرمایه‌داری منجر می‌گردد، زیرا دموکراسی پارلمانی و سیاست‌های دولت رفاه، توده کارگر را با استثمارگران سازش می‌دهد و از خشم انقلابی آنان می‌کاهد. به این ترتیب از نظر سوسیالیست‌های انقلابی، اصلاح‌طلبی در اصل، همان محافظه‌کاری است.

سطح سوم به توضیح درباره این سؤال باز می‌گردد: آیا با توجه به عوارض ناشی از تغییرات و اصلاحات مستمر در جامعه مدرن، باز سخن گفتن از برنامه‌های اصلاحی و پیشرفت و ترقی جامعه، سخن درستی است؟ تداوم برنامه‌های اصلاحی و رشد و توسعه در طول چند دهه گذشته، عوارضی برای جامعه مدرن به دنبال داشته است که برخی از مهمترین آن‌ها عبارتند از مشکلات ناشی از سیاست‌های رفاهی (که از دستاوردهای سوسیالیست‌ها و حتی لیبرال‌های اصلاح‌طلب بود) و تنبلی‌های نهادینه شده در جامعه که در دو دهه گذشته میدان را برای سیاست‌های نولیبرال (یا بنیادگرایی مبتنی بر اقتصاد بازار آزاد) که در صدد کوچک کردن نقش، وظایف و اندازه دولت هستند، باز کرده است. در مقابل، احزاب سوسیالیست اصلاح‌طلب و دموکرات مجبور شده‌اند برای جلب افکار عمومی (خصوصاً برای جذب طبقه متوسط جدید که اندازه آن با رشد فزاینده‌ای روبه‌رو

است) به حمایت از نیروهای بازار آزاد پردازند و به جای تأکید بر مدیریت اقتصادی، رفاهی و تعمیم عدالت اجتماعی به حمایت از مسؤولیت، خود اتکایی و شأن فردی پردازند و موضوع کاهش مالیات را که به نفع سرمایه‌دارهاست، در برنامه‌های خود قرار دهند. پس از جنگ جهانی، خصوصاً از دهه ۷۰ به بعد اصلاحات اقتصادی مبتنی بر رونق و رشد، با موانع جدی اقتصادی روبه‌رو شده و سرمایه‌گذاری عمومی را با مشکل مواجه کرده است. رشد صنعتی، منجر به افزایش جمعیت، آلودگی گسترده و پایان یافتن منابع طبیعی شده و محیط زیست بشری را در معرض نابودی قرار داده است (Beck, 1999).

بنابراین، آن خوش‌بینی‌هایی که پیش‌فرض اصلی اندیشه اصلاحی بود ظاهراً با چالش‌های جدی روبه‌رو شده‌اند. براساس رویکرد اصلاحی قرار بود امور در آینده بهتر شوند؛ دانش و بصیرت بشری بیشتر و متراکم‌تر گردد؛ تاریخ بشر بلا انقطاع به سوی ترقی پیش برود و اصلاح‌طلبان با راهنمایی علوم انسانی و با کوشش نخبگان سیاسی، روشنفکران، بروکرات‌ها، تکنوکرات‌ها و محققان و با استفاده از مکانیزم‌های دموکراسی پارلمانی و «حق رأی همگانی»، جامعه‌ای پر رونق و عادلانه را مهندسی کنند. به عبارت دیگر، از منظر لیبرال‌ها و سوسیالیست‌های اصلاح‌طلب قرار بود پیشرفت از سطوح پایین تمدن به سطوح بالای آن در حرکت باشد. ثروت عمومی، فراوانی گسترده، ثبات اجتماعی، آزادی‌های فردی، خودمختاری و توسعه فردی بیشتر شود؛ اما ظاهراً در صحنه عمل این خوش‌بینی‌ها مطابق انتظار تحقق نیافته‌اند. به این ترتیب، عوارض برنامه‌های اصلاحی، احزاب و جنبش‌های اصلاحی را با چالش‌های جدیدی روبه‌رو کرده است. یکی از این چالش‌ها، دعاوی و انتقادهای پست مدرن است. گرایش پست مدرنیسم که بیشتر گرایشی فکری - فرهنگی در نقد پیش‌فرض‌ها و مبانی جامعه مدرن است، این عوارض را علامت شکست بنیان‌های نظری جنبش‌ها و حرکت‌های اصلاحی می‌داند و از ورود جامعه مدرن به جامعه پست مدرن خبر می‌دهند (سیدمن، ۱۳۸۶: ۲۱۳-۲۱۱). در مقابل، جامعه‌شناسان مدرن این عوارض را ناشی از «شدت مدرنیته» می‌دانند و جنبش‌های جدید در سطح اروپا و جهان را (مانند جنبش‌های زنان، محیط زیست، صلح، ضد جهانی

شدن، اجتماع گرایان) همچنان جنبش‌هایی اصلاحی و رهایی‌بخش می‌دانند که قصد دارند عوارض موجود جامعه مدرن را مهار کنند (گیدنز، ۱۳۷۸: ۴-۱).

۳-۱: رویکردهای انقلابی

الگوها و اندیشه‌های «انقلابی» بر خلاف اندیشه‌های «محافظه‌کاری» نسبت به تغییرات اجتماعی، محتاط و بدبین نیستند، بلکه خوش‌بینانه، مشتاقانه و بی‌محابا به استقبال این تغییرات می‌روند. با این همه برخلاف برداشت رایج، همه اندیشه‌های «انقلابی» به دنبال تغییرات بنیادی در همه اجزای جامعه نیستند، بلکه بر اساس تجربه جنبش‌های انقلابی در تاریخ جوامع مدرن، حداقل از چهار گونه اندیشه انقلابی می‌توان یاد کرد که در هر یک از آن‌ها تغییرات در عمق خاصی از جامعه حمایت می‌شود.

۳-۱-۱: اول «انقلاب سیاسی» است. این اندیشه متکی بر تفکر لیبرالی دوران روشنگری است که در آن، حکومت‌های شخصی، خودکامه، انحصاری و فاسد مورد انتقاد قرار می‌گرفت؛ برآثار زیان‌بار این حکومت‌ها که ناشی از عدم درک و پاسخ‌گویی به پویایی‌ها و تغییرات جامعه جدید بود، تأکید می‌شد و از برابری سیاسی همه شهروندان و از لزوم نهادینه، قانونمند و پاسخ‌گو شدن حکومت‌ها دفاع می‌شد. این مطالبات از خواسته‌های جدی انقلابیون انگلیس (در ۱۶۶۴) و آمریکا (در ۱۷۷۶) بود که در اولی، در نتیجه انقلاب، حکومت مطلقه به مشروطه تبدیل شد و در دومی (به جز استقلال ایالات مستعمره آمریکا از انگلیس) قانون اساسی به ثمر رسید (آرنت، ۱۳۶۱: ۲۳-۳۶). انقلابیون در این دو انقلاب به دنبال ایجاد تاریخ و جامعه‌ای نوین نبودند بلکه اعتقاد داشتند از طریق انقلاب سیاسی، نظم از دست رفته جامعه مجدداً به حال اول باز می‌گردد. به عبارت دیگر، انقلاب به معنای زیر و رو کردن جامعه نبود، بلکه به معنای چرخاندن جامعه (revolve) به حالت متعادل، طبیعی و قابل قبول بود. در آن دوران، اندیشه انقلاب

سیاسی معمولاً در شرایط انسداد سیاسی، اضطراب و ناچاری مورد توجه شخصیت‌ها، افراد و گرایش‌های لیبرالی و مردم‌سالار قرار می‌گرفت.

۲-۳-۱: گونه دوم «انقلاب اجتماعی» است که ریشه در تفکر انقلابی میراث دوران روشنگری دارد. در این اندیشه نه تنها رویکرد محافظه‌کاری و اصلاحی، که الگوی «انقلاب سیاسی» هم تخطئه می‌شود (یا فقط به عنوان یک مرحله گذار مورد توجه قرار می‌گیرد). در این اندیشه، اگرچه انقلاب‌های سیاسی کوششی برای برقراری «برابری سیاسی» همه شهروندان بر اساس مکانیزم‌های پارلمانی است، ولی این دموکراسی‌ها صوری هستند؛ زیرا وقتی شهروندان از شرایط برابر اجتماعی (مثل داشتن مسکن، بهداشت، آموزش، شغل و درآمد) برخوردار نباشند، نمی‌توانند از حقوق خود برای نیل به برابری سیاسی دفاع کنند. لذا از نظر این افراد، قدرت سیاسی ناشی از مکانیزم‌های دموکراسی معمولاً در خدمت طبقات سرمایه‌دار و برخوردار است. به همین دلیل انقلاب واقعی را باید در انقلاب‌های اجتماعی که خبر از تغییرات ساختاری (مثل تغییر نظام تولیدی، نظام مالکیت و بالآخره محو طبقات جامعه) و ایجاد برابری اجتماعی در جامعه می‌دهد، جستجو کرد (گلدستون، ۱۳۸۵: ۲۶۷-۲۶۵).

در میراث تفکر انقلابی و مارکسیسم، دو تفسیر از انقلاب اجتماعی قابل ردیابی است که یکی، انقلاب مبتنی بر مدل انقلاب فرانسه است. این انقلاب از آن جهت «اجتماعی» است که تغییرات سیاسی در بالای هرم جامعه، ناشی از تحولات ساختاری در متن جامعه است و چالش اصلی در میان طبقات اصلی جامعه است. در یک سه، طبقه بورژوا با مناسبات صنعتی، خواهان پیشرفت و توسعه است و در سوی دیگر، طبقه فئودال مبتنی بر مناسبات کهن کشاورزی قرار دارد که در برابر تغییرات و مطالبات جدید اجتماعی مقاومت می‌کند. لذا در این دیدگاه، ظهور پدیده انقلاب در سطح سیاسی جامعه در اصل آشکار شدن تضاد نهفته طبقاتی در جامعه است. از نظر مارکس که به آینده جامعه و تاریخ خوش‌بین است، انقلاب اجتماعی که ناشی از چالش طبقاتی است، لوکوموتیو پیش‌برنده جامعه و تاریخ به سوی ترقی است (سینگر، ۱۳۷۹: ۵۶-۵۱). با

پیروزی طبقه بورژوا و گسترش پدیده صنعتی شدن، طبقه کارگر صنعتی ظهور می‌کند و چالش میان بورژواها و کارگران، نوید دهنده انقلابی سوسیالیستی است، که در آن، پس از آگاهی و سازماندهی طبقه کارگر برای جلب منافع خود در شرایط دردناک استثمار، بورژواها مغلوب می‌شوند و با در اختیار گرفتن قدرت سیاسی و لغو مالکیت خصوصی (یعنی ایجاد جامعه سوسیالیستی) جامعه به سوی یک جامعه کمونیستی و بی طبقه به پیش می‌رود.

اما تفسیر دوم «انقلاب اجتماعی» در میراث مارکسیسم، وصف دیگری دارد. آن‌طور که مارکس پیش‌بینی کرده بود، ایده انقلاب اجتماعی به شرح فوق در قرن ۱۹ و ۲۰ تکرار نشد و اتفاق نیفتاد. در آغاز قرن بیستم، شاهد برجسته شدن مدل دیگری از انقلاب اجتماعی بودیم که بیشتر متأثر از نمونه انقلاب روسیه ۱۹۱۷ بود. در گونه اول، انقلاب اجتماعی مبتنی بر تخصم طبقاتی است و انقلاب به تدریج با رشد تخصم طبقات اصلی در جامعه پخته می‌شود و وقوع آن، گویی خود به خودی و ضروری است. اما لنین رهبر انقلاب روسیه می‌گفت: نباید منتظر ظهور انقلاب اجتماعی بود تا خودش از راه برسد، بلکه باید آن را ساخت و به میان آورد. به بیان دیگر، انقلاب‌ها خود «نمی‌آیند»، بلکه آن‌ها را باید «آورد» (Lenin, 1943). در این نوع انقلاب اجتماعی، سطح تحولات اجتماعی و طبقاتی مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه «اراده» آن گروه انقلابی مهم است که قصد دارد با ایجاد صف‌بندی میان زحمت‌کشان (اعم از دهقانان روستایی، کارگران محروم و خرده‌فروشان شهری) در برابر طبقه حاکم، قدرت سیاسی را به زیر بکشد و با یک حزب قدرتمند سیاسی و با در دست گرفتن ارکان حکومت، انسان و جامعه‌ای نوین، برابر و بدون طبقه بسازند. به این اندیشه انقلابی، «مدرنیزاسیون انقلابی» هم گفته‌اند (که شباهت زیادی با گونه اصلاح‌طلبی آمرانه یا مدرنیزاسیون از بالا دارد)؛ الگویی که پس از انقلاب روسیه در چین اتفاق افتاد و سپس در طول قرن بیستم، خصوصاً بعد از جنگ جهانی دوم، مورد اقبال بسیاری از گروه‌های انقلابی در جوامع جهان سوم (یا در حال توسعه) که فاقد ساختار صنعتی بودند، مانند کوبا، الجزایر، ویتنام و نیکاراگوئه، قرار گرفت. این مدل

از انقلاب اجتماعی با توجه به اهداف اساسی خود که قصد زیر و رو کردن ساختار جامعه را دارد، به مراتب خشونت‌آمیزتر از انقلاب‌های سیاسی است تا جایی که هانا آرنست (فیلسوف سیاسی ضد خشونت قرن بیستم) این نوع انقلاب‌های اجتماعی را مساوی با خشونت‌طلبی و مولد نظام‌های توتالیتر و عقب‌روی انسانیت در عصر مدرن می‌داند. آرنست فقط از انقلاب‌های سیاسی که مدافع حقوق شهروندی هستند، دفاع می‌کرد (آرنست، ۱۳۶۱).

۳-۱: گونه سوم «انقلاب فرهنگی» است. هم انقلاب‌های سیاسی و هم انقلاب‌های اجتماعی به دنبال انقلاب فرهنگی هستند؛ یعنی انقلابی که بتواند اعتقادات، اندیشه‌ها، ارزش‌ها و آموزه‌هایی را که حامی رژیم سابق یا طبقات حاکم بوده‌اند، ریشه‌کن کند و به جای آن‌ها مجموعه‌ای از ایده‌ها و ارزش‌های جدید را که مدافع انسان، جامعه و سیاست جدید باشد، برقرار کند. به عنوان نمونه، در انقلاب آمریکا تلاش می‌شد مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و ارزش‌های حامی حکومت مطلقه و وابسته به انگلیس، به وسیله مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و ارزش‌های لیبرالی یعنی اعلامیه استقلال، قانون اساسی آمریکا و حقوق بشر جایگزین شود تا این انقلاب فرهنگی، پشتوانه «جمهوری جدید» باشد. در انقلاب‌های اجتماعی (یا مارکسیستی) ایدئولوژی بورژوازی میوه درخت سرمایه‌داری قلمداد می‌شد که می‌توانست طبقه کارگر را فریب دهد، و با انقلاب فرهنگی و تبلیغ ایدئولوژی سوسیالیستی از طریق آموزش حزبی، نظام آموزش و پرورش و رسانه‌های عمومی و بیرون آوردن کارگران از انفعال و فریب بورژوازی. تنها در پناه این «انقلاب فرهنگی» است که «انسان نوین سوسیالیست» ظهور می‌کند و «خیر عمومی» سوسیالیستی بر «خیر شخصی» بورژوازی غلبه می‌یابد (Goodwin and Jasper, 2004). در تجزیه و تحلیل نهایی، سرنوشت انقلاب‌ها به وقوع انقلاب فرهنگی بستگی دارد تا به وسیله آن ریشه‌های مشروعیت رژیم جدید، آبیاری و مستحکم شود. از این منظر، سقوط رژیم‌های کمونیستی در کشورهای بلوک شرق در دهه ۹۰، به این معنا بود که پس از ۷۰ سال، این انقلاب فرهنگی رخ نداده است.

اینک با اشاره به سه تجربه متفاوت، الگوی «انقلاب فرهنگی» و ابعاد احتمالی تاریخ آن بهتر روشن می‌شود. اول این که در آلمان اگر چه حکومت هیتلر از طریق مکانیزم انتخاباتی دموکراتیک روی کار آمده بود، ولی جنبش نازیسم به رهبری او از طریق استقرار یک حکومت توتالیتر، نظام تک حزبی و با استفاده همه جانبه از رسانه‌های جمعی و شبکه‌های آموزشی به دنبال ایجاد «انقلاب فرهنگی» بود. هدف این انقلاب، ایجاد یک تغییر اساسی در «روان بشر» و تولید انسان جدید یا انسان نازیستی بود که بتواند در برابر ارزش‌های دموکرات مسیحی و سوسیالیستی جامعه آلمان مقاومت کند و ملت آلمان بتواند از نژاد پاک ژرمن‌ها و افتخارات آن‌ها در جنگل نظام بین‌المللی دفاع کند. مراسم سوزاندن کتاب در سال ۱۹۳۳، یعنی کتاب‌هایی که به قلم بیش از بیست هزار نویسنده لیبرال، سوسیالیست و یهودی نوشته شده بود، نشان‌دهنده عزم راسخ نازیست‌ها به انجام این انقلاب بود (Griffin T 1995). تجربه دوم، انقلاب فرهنگی چین است. مائوئیست‌ها بیست سال پس از انقلاب چین بر بازگشت به ریشه‌ها و اصول انقلاب اولیه تأکید کردند و به گرایش‌های لیبرالی و خروش‌چفی (رییس جمهور وقت شوروی که به دنبال اصلاحات بود) در درون حزب کمونیست چین تاختند. مائوئیست‌ها دشمن تجدیدنظرطلبان و بورژواهای داخلی و خارجی بودند. روشنفکران، تکنوکرات‌ها، بروکرات‌ها، رهبران حزبی و دانشجویان امروزی (یا حاملان جنبش اصلاحی) جاده صاف‌کن سرمایه‌داری و لیبرالیسم قلمداد می‌شدند؛ ارزشیابی «اصالت ایدئولوژیکی» رفتار و منش شهروندان، در دستور کار آن‌ها قرار داشت؛ کسانی که رفتارشان تأیید کننده اصول انقلاب نبود، مجرم سیاسی شناخته می‌شدند و لازم بود روی آن‌ها «فرایند آموزش سیاسی مجدد» اجرا شود؛ فرایندی که هدفش ریشه‌کنی ارزش‌های بورژوازی و کاشتن ارزش‌های جدید انقلابی بود. در فاصله ۶۹-۱۹۶۵ که چین در معرض این انقلاب فرهنگی قرار داشت، گارد قرمز و گنگ‌ها یا دسته‌های دانشجویی متعصب (فئاتیک) حاملان این انقلاب بودند که به کتاب قرمز کوچک مائو مسلح بودند؛ کتابی که افکار ساده شده مائو را در بر داشت (گلدستون، ۱۳۸۵: ۲۹۰-۲۷۷). تجربه سوم، انقلاب فرهنگی خمرهای

سرخ در سال‌های ۷۹-۱۹۷۵ در کامبوج، تحت رهبری پل پوت بود. خمرها واقعاً قصد داشتند تاریخ را دوباره از صفر شروع کنند. شهرها و روستاها را از سکنه خالی کردند تا مردم دوباره بر اساس معیارهای نوین سازماندهی و ساکن شوند؛ هر نشان و کلمه‌ای که حکایت از رژیم سابق داشت، باید نابود می‌شد و هر مخالف و ناراضی محکوم به اعدام یا زندان بود. این انقلاب فرهنگی، جان سه میلیون از هفت میلیون جمعیت این کشور را گرفت (Heywood, 1994:310-313). (در سال ۱۹۷۹ رژیم پل پوت با حمله ارتش ویتنام به کامبوج ساقط شد و جامعه آرمانی و برابر خمرها برقرار نشد).

آنچه تاکنون درباره گونه‌های انقلابی گفته شد، جنبه سنخی و نظری داشت. ظاهراً در هر یک از انقلاب‌هایی که در این دو قرن رخ داده است، می‌توان مصادیقی از گونه‌های انقلاب سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را یافت و پس از انجام مطالعات موردی و تجربی است که می‌توان وزن و سهم هر یک از این گونه‌ها را در هر انقلاب مشخص کرد. با این همه و به رغم تنوع گرایش‌های انقلابی در میان انقلابیون، جامعه‌شناسان کلیه جنبش‌های انقلابی را از نظر دارا بودن چهار ویژگی، مشترک دانسته‌اند. اول، انقلاب‌ها با دوره‌ای از تغییرات ناگهانی، هیجانی و فاحش در زمان کوتاه همراه هستند. لذا وقتی برای بیان تغییراتی بلند مدت مانند تحولات ناشی از انقلاب صنعتی از واژه «انقلاب» استفاده می‌شود، کاربرد این واژه جنبه استعاری دارد، نه تخصصی. البته ممکن است پس از پیروزی انقلاب، جامعه با تغییرات بلند مدت روبه‌رو شود، مانند انقلاب روسیه که در ۱۹۱۷ اتفاق افتاد و تا سال ۱۹۹۱ تغییرات دراز دامنی را برای تحقق «جامعه نوین سوسیالیستی شوروی» به همراه داشت که البته به هدف مورد نظر ایدئولوژی حزب کمونیست نرسید. دوم، تا یکی دو دهه پیش، معمولاً انقلاب‌ها با خشونت (کم یا زیاد) در برابر حکومت همراه بودند. سوم، انقلاب‌ها معمولاً با «عمل مردمی و توده‌ای فرا قانونی» همراه هستند که از طریق تظاهرات، اعتصابات، راهپیمایی‌ها و سایر حرکت‌های مردمی صورت می‌گیرد. ویژگی حضور توده‌ها، انقلاب‌ها را از کودتاهای سیاسی که توسط یک گروه کوچک معمولاً نظامی انجام می‌گیرد، جدا می‌کند. سرانجام، ویژگی آخر انقلاب‌ها

آن است که معمولاً به دنبال طرح‌ها و تغییرات بنیادی (حداقل در سطح سیاسی) هستند و همین ویژگی، انقلاب‌ها را از شورش‌های کور مردمی جدا می‌کند. با این همه، پیامدهای این تغییرات بنیادی پس از انقلاب به راحتی قابل ارزیابی نیست و محل اختلاف نظرهای جدی است.

۴-۱: انقلاب آرام

پس از رخداد انقلاب اسلامی ایران (۱۳۵۷) که یکی از ویژگی‌هایش بر خلاف انقلاب‌های مارکسیستی / لنینیستی، مردمی و غیرخشونت‌ی بود، به تدریج واژه انقلاب مخملی (به معنای انقلابی غیر خونین) کاربرد پیدا کرد. همچنین پس از وقوع انقلاب‌های تا حدودی مسالمت‌آمیز در بلوک شرق (یا کشورهای اعمار اتحاد جماهیر شوروی سابق) در دهه ۱۹۹۰ و انقلاب یک روزه یوگسلاوی در سال ۲۰۰۰، واژه «انقلاب‌های آرام» بیشتر به کار رفت. انقلاب آرام مثل خود پدیده انقلاب، همان حرکت جمعی و اعتراضی مردم علیه نظام سیاسی است. این اقدام جمعی بیرون از ساختارهای قانونی حکومت موجود انجام می‌شود ولی چون حاملان اصلی انقلاب به کاربرد خشونت اعتقاد ندارند، این انقلاب‌ها را انقلاب آرام نام‌گذاری کرده‌اند. با تحولات سیاسی در چند سال اخیر در اوکراین، گرجستان و قرقیزستان، واژه «انقلاب‌های رنگی» نیز وارد ادبیات جامعه‌شناسی سیاسی شد. از این رو، در ادامه احصای رویکردهای انقلابی تغییر باید به دو زیر گونه از تجربه انقلاب آرام نیز توجه کنیم.

۴-۱-۱: تجربه اصقلابی

رویکردهای اصقلابی در یک ویژگی با رویکرد اصلاحی و در یک ویژگی با رویکرد انقلابی شریکند. از یک سو، گفتمان این جنبش‌ها مثل جنبش‌های اصلاحی،

گفتمانی مسالمت‌آمیز و مخالف خشونت است و از سوی دیگر، ساختار حکومت، انسدادی است و تن به تغییرات اصلاحی نمی‌دهد. از این رو، رویکرد اصقلابی کوشش می‌کند مطالبات جنبش را از بیرون ساختار حکومتی، اما بدون توسل به خشونت پی‌گیری کند. به همین دلیل یکی از محققان، جنبش‌های مبتنی بر رویکرد اصقلابی را «رفولوشن» می‌نامد که از ترکیب دو واژه رفورم (Reform) و رولوشن (Revolution) به دست آمده است (اش، ۱۳۷۹: ۲۸-۱۱). بر همین سیاق، نگارنده از این رویکرد به عنوان رویکرد «اصقلابی» یاد می‌کند؛ واژه‌ای که از ترکیب دو واژه اصلاح و انقلاب به دست آمده است. تجربه جنبش‌های اصقلابی متکی بر تجربه کشورهای اروپای شرقی در دو دهه پایانی قرن بیستم است. آش^۱ تأکید می‌کند انقلاب‌های اروپای شرقی که در پایان دهه ۱۹۸۰ و دهه ۱۹۹۰ منجر به فروپاشی حکومت‌های کمونیستی شدند، در واقع انقلاب نبودند، چون از شیوه‌های انقلابی و خشونت‌آمیز استفاده نکردند و به دنبال مترام کردن کینه توده‌ها علیه حکومت‌های کمونیستی نبودند. او می‌گوید اگر نماد انقلاب‌های کلاسیک «گیوتین»^۲ بود نماد این انقلاب‌های غیر انقلابی «میز مذاکره»^۳ است. از منظر او می‌توان رویکرد و الگوی اصقلابی را این گونه تصویر کرد: مخالفت قطعی با هر گونه اعمال خشونت؛ تشویق مردم از راه‌های خلاقانه در عدم پیروی از دستورات احزاب حاکم کمونیستی؛ استفاده مؤثر از رسانه‌ها جهت تغذیه صحیح افکار عمومی؛ آمادگی سران جنبش برای مذاکره و سازش با کمونیست‌های حکومتی؛ ترکیبی از تجمعات مسالمت‌آمیز

۱- از اش دو مقاله به زبان فارسی ترجمه شده است (اش، ۱۳۷۹: ۳۴۶-۳۲۷ و اش، ۱۳۸۰: ۲۸-۱۱).

۲- وسیله‌ای که با آن، مثل تجربه انقلاب فرانسه، سرهای سران رژیم سابق را قطع می‌کردند.

۳- وسیله‌ای که از طریق آن، سران رژیم سابق با رهبران اصقلاب به مذاکره نشستند و نسبت به چگونگی اداره آینده کشور توافق و سازش می‌کردند.

و گفت‌وگوهای محرمانه؛ انتقال قدرت از کمونیست‌های حاکم به وسیله قدرت افکار عمومی و با همکاری کمونیست‌هایی که به مردم پیوسته‌اند (اش، ۱۳۷۹: ۲۳). از نظر آش، جنبش‌های دموکراتیک اروپای شرقی (خصوصاً در کشورهای لهستان، مجارستان، آلمان و چک) در مقایسه با جنبش‌های کلاسیک به یک معنا حرف جدیدی را برای عرصه عمومی جامعه به ارمغان نیاوردند؛ یعنی نه مانند انقلاب آمریکا (۱۷۷۶) بودند که بر آزادی فردی و «برابری سیاسی» از طریق تأکید بر نظام دموکراسی پارلمانی (صرف نظر از تعلقات قومی و مذهبی) اصرار داشت، نه مانند جنبش انقلابی روسیه که بر «برابری اجتماعی» از طریق لغو مالکیت و اقتصاد دولتی و نظام متمرکز حزبی تأکید می‌ورزید. با این همه، مهم‌ترین پیام جنبش‌های اصلاحی مذکور این بود که «چگونه» باید در پی هدفشان باشند و به دنبال «چه چیزی» بودن، برای آنان اولویت نداشت (همان: ۲۲). به عبارت دیگر، برای این جنبش‌ها، «چگونگی» رسیدن به هدف از خود «هدف» مهم‌تر بود. با توجه به همین ویژگی‌هاست که از اصلاح‌های اروپای شرقی، تحت عناوین انقلاب‌های غیر انقلابی، خود محدودیت‌پذیر، مسالمت‌آمیز و مخملی هم یاد می‌کنند.

۲-۴-۱- تجزیه انقلاب رنگی^۱

طرفداران رویکرد انقلاب‌های آرام و رنگی می‌گویند همان‌طور که اتخاذ رویکرد انقلاب‌های آرام در انقلاب‌های سه کشور اکراین، گرجستان و قرقیزستان به نتیجه رسید،

۱- همان‌طور که ملاحظه خواهید کرد، اصلاح‌ها و انقلاب‌های رنگی با یکدیگر تفاوت اساسی ندارند. به یک تعبیر می‌توان گفت سه نمونه انقلاب در کشورهای شوروی سابق (اوکراین، گرجستان و قرقیزستان) از مصادیق انقلاب‌های آرام هستند که توسط هواداران این انقلاب‌ها نیز با نماد رنگ همراه بوده‌اند.

می‌توان این رویکرد را در شرایطی که اصلاحات درون حکومتی به بن‌بست رسیده است، به علاقه‌مندان به تغییر توصیه کرد. عمده‌ترین ویژگی‌های انقلاب‌های رنگی را می‌توان بدین شرح خلاصه کرد: (۱) طرفداران این انقلابها، از سوی آمریکا حمایت می‌شدند و حتی خشم آشکار دولت روسیه از وقوع این انقلابها باعث نشد آمریکا از حمایت خود دست بردارد (۲) آمریکا در هر سه کشور، از دید تظاهرکنندگان به عنوان دولت و کشور دوست و حامی شناخته می‌شد و دشمن اصلی مردم و امپریالیست تاریخی آنها، دولت روسیه بود، (۳) مسئولان حکومت‌های این سه کشور برای متوقف کردن تظاهرات از نیروی نظامی استفاده نکردند، (۴) «نارضایتی عمومی» مردم از حکومت‌های هر سه کشور، تقریباً پدیده‌ای سراسری بود. (۵) یکی از عناصر موجد همبستگی در کلیه این انقلابها، نیروی قومی بود، (خصوصاً در اکراین و قرقیزستان، همبستگی قومی طرفداران انقلاب رنگی در برابر هیأت حاکمه که نماینده قوم مخالف محسوب می‌شدند، جدی بود)؛ (۶) پیش از انقلاب، رهبران اصلی انقلاب‌های رنگی، دارای سمت‌های مهمی چون نخست‌وزیری و وزارت در حکومت‌های مستقر بودند و (۷) در اغلب این انقلابها مردم به دنبال برگزاری انتخابات آزاد بودند و برای شرکت در انتخابات، انجام فراندوم برای تعیین نوع حکومت را به عنوان پیش شرط مطرح نکردند.^۱

تا این‌جا به تفصیل کوشش کردیم در ذیل سه رویکرد اصلی محافظه‌کاری، اصلاح‌طلبی و انقلابی از دوازده گونه رویکرد در مواجهه با ابعاد نامطلوب جامعه یاد کنیم که خلاصه آن در قالب جدول ۱ آمده است.

۱- ویژگی‌های مذکور را نگارنده از طریق مطالعه شرح حوادث انقلابها در سه کشور مزبور در منابع اینترنتی ذیل، انتزاع کرده است.

جدول ۱- رویکردهای دوازده گانه تغییر نسبت به معضلات جامعه

گونه اول	مانند انقلاب آمریکا ۱۷۷۶	انقلاب سیاسی	رویکردهای انقلابی	
گونه دوم	مبتنی بر تحول اجتماعی (مانند انقلاب فرانسه ۱۷۷۹)	انقلاب اجتماعی		
گونه سوم	مبتنی بر اراده سیاسی انقلابیون (مانند انقلاب روسیه ۱۹۱۷)			
گونه چهارم	نمونه‌های خشن آن مانند: آلمان ۱۹۳۳، چین ۱۹۶۵ و کامبوج ۱۹۷۰	انقلاب فرهنگی		
گونه پنجم	و نمونه نرم آن مانند: گسترش فرهنگ لیبرالی در انقلاب آمریکا ۱۸۷۶			
گونه ششم	گونه اصطلاحی: مانند نمونه‌های کشورهای بلوک شرق سابق ۱۹۸۶-۹۱	انقلاب آرام		
گونه هفتم	گونه رنگی: مانند تجربه کشورهای اکراین، گرجستان و قرقیزستان از سال ۲۰۰۰ به بعد			
گونه هشتم	مانند دوران اصلاحات در ایران ۱۳۷۶-۱۳۸۴	اصلاحات مدنی و دموکراتیک		رویکردهای اصلاحی
گونه نهم	مانند دوران آتاتورک در ترکیه و رضا شاه در ایران	اصلاح آمرانه		
گونه دهم	مانند گروه‌هایی که از تغییر نگرانند و کمتر به صورت جنبش درآمده‌اند	سستی		رویکردهای محافظه‌کاری
گونه یازدهم	مانند جنبش طالبان‌ها در افغانستان ۱۹۹۰-۲۰۰۰	بازگشتی		
گونه دوازدهم	مانند گروه‌هایی که مخالفت با تغییر را به صلاح نمی‌دانند و کمتر به صورت جنبش درآمده‌اند	روشن اندیش		

۲- تجربه ایران

اینک می‌توان از زاویه رویکردها و گونه‌های تغییر، نگاهی به حرکت‌های اجتماعی و سیاسی در جامعه ایران انداخت. جامعه ایران بیش از یک‌صد سال در معرض تغییرات اجتماعی و اجرای سیاست‌های نوسازی قرار داشته و به موازات آن شاهد ظهور دولت‌ها، تشکل‌های سیاسی و جنبش‌های اجتماعی با رویکردهای گوناگون بوده است. هر یک از این جنبش‌ها (با احتساب ویژگی‌های خاص جامعه ایران) به یکی از گونه‌های فوق‌الذکر نزدیک‌تر بوده‌اند. به عنوان نمونه، انقلاب مشروطه (۱۲۸۵) نزدیک به گونه «انقلاب سیاسی»؛ حرکت سیاسی حامیان دولت متمرکز و بوروکراتیک رضا شاه (۱۳۰۵) نزدیک به گونه اصلاح‌طلبی آمرانه؛ جنبش ناکام کارگری و کمونیستی حزب توده (دهه ۱۳۲۰) نزدیک به گونه انقلاب روسی؛ جنبش ملی مصدق (۱۳۲۰) نزدیک به گونه اصلاح‌طلبی مدنی؛ جنبش مذهبی و اعتراضی ۱۵ خرداد (۱۳۴۲) (که اصلاح‌طلبان مذهبی در ائتلاف با محافظه‌کاران مذهبی از این قیام مردمی در برابر شاه حمایت کردند) و انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) نزدیک به گونه انقلاب سیاسی و با عنصری از گونه انقلاب اجتماعی؛ و جنبش اصلاحی دوم خرداد، نزدیک به گونه اصلاح‌طلبی مدنی بوده است (آبراهامیان، ۱۳۷۷؛ جلالی‌پور، ۱۳۸۱). از سال‌های ۱۳۸۰ به بعد، خصوصاً پس از مهار جنبش اصلاحات در ایران، غیر از حامیان رویکرد اصلاحی، نیروهای سیاسی دیگری نیز با رویکردهای متفاوتی فعال شده‌اند. به عنوان نمونه بخشی، از پویش دانشجویی، پویش زنان و پویش‌های قومی به رویکرد انقلاب آرام روی آوردند. بخشی از نیروهای مارکسیست-لنینیست و بخشی از پویش‌های قومی از رویکردهای قومی به رویکردهای انقلابی (از گونه اجتماعی) توجه کرده‌اند. توضیح تمامی این جنبش‌ها بر اساس رویکردهای غالب آن‌ها، خصوصاً با رعایت ظرافت‌های موجود در تقسیم‌بندی دوازده‌گانه، هدف این جستار نیست، در این‌جا تنها جنبش اصلاحی ایران مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱-۲. تجربه دوره اصلاحات ۱۳۸۴-۱۳۷۶

در سال ۱۳۵۷ دو پدیده مهم رخ داد. اول این که اکثریت نیروهای خواهان تغییر، در برابر انسداد سیاسی حکومت پهلوی به رویکردهای انقلابی (که ترکیبی از طرفداران رویکرد انقلاب سیاسی، انقلاب اجتماعی از آن حمایت می‌کردند) توسل جسته بودند و رویکرد انقلابی، گفتمان مسلط را تشکیل می‌داد. همان گونه که در ابتدای این جستار اشاره شد، صرف حضور حاملان تغییر با رویکرد انقلابی، دلیل وقوع یک انقلاب نمی‌شود؛ بلکه عوامل شناخته شده و ناشناخته دیگری (که معمولاً در نظریه‌های تبیینی انقلاب مورد توجه قرار می‌گیرد) باید دست به دست هم دهند تا انقلابی به وقوع بپیوندد و تازه یک انقلاب در شرایط استثنایی به پیروزی می‌رسد. در سال ۵۷ طی شرایط و مراحل خاص (جلائنی‌پور، ۱۳۸۴: ۵۲-۵) انقلاب اسلامی به وقوع پیوست و به طرز شکوهمندی به پیروزی رسید. این انقلاب پس از پیروزی با چالش‌های بزرگی (مثل چالش چگونگی استقرار حکومت جدید، چالش جنگ تحمیلی عراق بر ایران، چالش خیز جنبش‌های قومی و غیره) روبه‌رو شد. به نظر اغلب صاحب‌نظران، وقوع جنبش اصلاحی از سال ۱۳۷۶ به بعد، جنبشی در ادامه رخداد انقلاب اسلامی بود که قصد داشت اهداف تحقق نیافته انقلاب اسلامی، یا تحقق همان شعار اصلی انقلاب، یعنی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» را که در بیان خاتمی در ذیل شعار توسعه سیاسی ارائه شد، پیگیری کند.^۱ نتایج غیرمنتظره انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری در دوم خرداد ۱۳۷۶ (که محمد خاتمی با بیست میلیون رأی پیروز شد) خبر از یک پویش و جنبش جدید در جامعه داد. از آن زمان تاکنون از این جنبش سه برداشت تحلیلی متفاوت ارائه شده است (جلائنی‌پور، ۱۳۸۱: ۱۳-۱۷). اول، برداشت اصلاح‌طلبان معروف به دوم

۱- از میان پانزده نفر از صاحب‌نظران، سیزده نفر آن‌ها با بیان‌های مختلف معتقد بودند که جنبش اصلاحی نقش تکمیل‌کننده مطالبات تحقق نیافته انقلاب اسلامی را داشته است.

خردادی است که معتقد بودند این جنبش یک جنبش واقعی اجتماعی و با رویکرد اصلاحی است که در ایران به راه افتاده و همچنان برای حصول به اهدافش (یعنی تقویت ساز و کار مردم‌سالاری متناسب و سازگار با فرهنگ ایران) افتان و خیزان و با التزام به روش‌های مسالمت‌آمیز و انتخاباتی به پیش می‌رود. دوم، برداشت مخالفان دوم خرداد، مشهور به محافظه‌کاران است که این حرکت جمعی جدید را نه یک جنبش اجتماعی، بلکه یک «غوغای سیاسی» ارزیابی می‌کردند که توسط چپ‌های مذهبی سابق (مشهور به نیروهای «خط امام» که بعد از مجلس سوم به تدریج از منصب‌های سیاسی جمهوری اسلامی کنار گذاشته شده بودند) ایجاد شده است؛ چپ‌هایی که از فرصت به دست آمده پس از انتخابات دوم خرداد استفاده کرده و به دنبال تضعیف رکن نظام سیاسی، یعنی ولایت فقیه هستند. به همین دلیل، از دیدگاه طرفداران این برداشت، آن‌ها ضدانقلابان داخلی و خارجی بوده و آمریکا هم از آنان دفاع می‌کند. لذا از نظر آن‌ها جمهوری اسلامی و طرفداران انقلاب اسلامی وظیفه دارند در برابر این «غائله سیاسی» بایستند و آن را مهار کنند. سوم، برداشت مخالفان غیرحکومتی اصلاح‌طلبان دوم خرداد، سلطنت‌طلبان و بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور بود که معتقد بودند جنبش اصلاحی دوم خرداد یک جنبش اصیل نیست. از نظر آن‌ها تحولات اجتماعی از یک سو و سیاست‌های غلط جمهوری اسلامی از سوی دیگر، پس از انقلاب، جامعه ایران را مستعد یک جنبش واقعی و اصیل کرده بود، ولی این جنبش اصیل توسط اصلاح‌طلبان دوم خرداد مصادره شده است. از نظر اینان جنبش واقعی نطفه‌هایش در جامعه هست ولی هنوز به وقوع نپیوسته است.

هدف مقاله حاضر، ارزیابی جامعه‌شناختی سه برداشت فوق نیست، بلکه دفاع از این ادعاست که «رویکرد اصلی تغییر» در جنبش دوم خرداد، از نوع اصلاحی بود.^۱ جنبش اصلاحی به دنبال نوسازی سیاسی، تقویت مردم‌سالاری پارلمانی، تقویت نهادهای مدنی و جدی گرفتن خرده‌جنبش‌های اجتماعی و حقوق شهروندی آن‌ها بود و می‌خواست از طریق روش‌های قانونی و مسالمت‌آمیز به مطالبات و بحران‌های دائمی جامعه پرتحول ایران پاسخ دهد.^۲ به بیان دیگر، رویکرد غالب در این دوره برای حل معضلات و بحران‌های جامعه، اصلاحی و مدنی بود، نه آمرانه. به اعتقاد حاصبنظران، جامعه ایران با پنج بحران و معضل روبه‌رو بوده و هست: بحران مشروعیت (مشروعیت چندمنبعی است و غیر از حاکمیت مردم منابع مشروعیت‌بخش دیگری نیز هست)؛ بحران مشارکت (محرومیت بخشی از شهروندان، مانند اقوام سنی مذهب و لائیک‌ها از امکان ورود به سلسله مراتب سیاسی جامعه)، بحران هویت (تأکید بر یک هویت یکسان از بالا با ابزارهای فرهنگی حکومت)، بحران توزیع منابع (آن‌ها که به منابع رانتی قدرت سیاسی متصل‌اند، برخوردارترند) و بحران کارآیی (اقتصاد رانتی می‌تواند با ابزار پول نفت، مدیران کارآمد و کارشناسان برجسته در سیستم اداری را به حاشیه براند و سازمان‌ها و نهادهای موازی با مدیریت حامی‌پرورانه را تقویت کند) (بشیریه، ۱۳۷۹: ۳۱۶-۲۷۸).

۱- اغلب مصاحبه‌شوندگان تأکید داشتند که رویکرد اصلی تغییر در دوره اصلاحات، رویکرد اصلاحی بود.
 ۲- در اینجا منظور از مردم‌سالاری پارلمانی دقیقاً مردم‌سالاری لیبرالی و انتزاعی در غرب نیست. زیرا در غرب هم مردم‌سالاری لیبرالی پس از جنگ دوم جهانی، مورد انواع انتقادهای قرار گرفته و از دموکراسی‌های دیگری چون دموکراسی مشورتی، دموکراسی گفت و شنودی، دموکراسی جهان وطن [...] بحث می‌شود (Keith Y 1990). در جریان حرکت اصلاحی در ایران منظور از مردم‌سالاری پارلمانی، همان خصیصه‌هایی است که در عرصه عمومی جامعه توسط اصلاح‌طلبان برجسته می‌شد، مانند تأکید بر پاسخ‌گویی دولت، برابری حقوق شهروندان، لزوم رقابت حزبی، استقلال قاضی، آزادی مطبوعات، التزام دولت و نیروهای قدرتمند جامعه به امنیت عرصه عمومی نقد و بررسی و احترام به فرهنگ اقوام (مصاحبه با محققان و جلالی‌پور، ۱۳۸۱).

گویی هدف جنبش اصلاحی این بود که این بحران‌های پنج‌گانه را از طریق مکانیزم‌های مردم‌سالارانه و قانونی، به تدریج تغییر دهد و اصلاح کند.

مخالفان حرکت اصلاحی، با رویکردهای مختلفی به مخالفت و مقاومت در برابر آن می‌پرداختند. دسته‌ای با رویکرد انقلابی به مخالفت با جریان اصلاحی می‌پرداختند مانند اپوزیسیون رادیکال خارج کشور. این مخالفان نمی‌توانستند در فضای مسلط افکار عمومی که با اصلاح‌طلبی مسالمت‌آمیز هم‌دل بود، آشکارا نامی از رویکرد انقلابی ببرند. آن‌ها جنبش اصلاحی را صریحاً محکوم می‌کردند، زیرا آن را حافظ حکومت جمهوری اسلامی می‌دانستند و از آن به عنوان فتنه خاتمی یاد می‌کردند. گروه دیگری از مخالفان اصلاحات را می‌توان در میان محافظه‌کاران و در داخل کشور جستجو کرد. فعال‌ترین (و در عین حال کوچک‌ترین به لحاظ تعداد و پر قدرت‌ترین به لحاظ دسترسی به امکانات حکومتی) اعضای این گروه «محافظه‌کاران تندرو» بودند که مخالف سرسخت اجرای مطالبات جنبش اصلاحی بودند و تحقق این مطالبات را به ضرر دین، معیشت، فرهنگ و امنیت جامعه می‌دانستند. این رویکرد معتقد بود باید با این جنبش، قاطعانه برخورد کرد. (جلائی‌پور، ۱۳۸۱: ۳۵۷-۳۴۹). ظریف این که «محافظه‌کاران سنتی» به جنبش اصلاحی و مطالبات آن (با آن که این جنبش از جامعه مدنی و استقلال نهادهای دینی از دخالت حکومت دفاع می‌کند) خوش‌بین نبودند و نیستند، ولی در عین حال، مؤید روش‌های تخریبی محافظه‌کاران تندرو هم نبودند. از همین رو بیشتر از سیاست سکوت پیروی می‌کردند. «محافظه‌کاران روشن‌اندیش» نیز به اهمیت و لزوم تغییرات و مطالبات جنبش اصلاحی پی برده بودند و تحقق آن را برای جامعه و حفظ نظام مفید می‌دانستند، ولی حاضر نبودند هدف ضربات محافظه‌کاران تندرو قرار گیرند. بنابراین، عملاً (نه نظراً) سیاست انفعال را پیش گرفتند و در عرصه سیاسی جامعه مؤثر نبودند (همان).

۲-۲- رویکرد انقلاب آرام

در شرایط پس از پایان ریاست جمهوری محمد خاتمی، جدی‌ترین منتقدان رویکرد اصلاحی، طرفداران انقلاب آرام بودند. در میان ارزیابی‌ها، جمعی از حاصبنظران (اعم از سوسیالیست، لیبرال و سوسیال دموکرات) یکی از علل شکست اصلاح‌طلبان را در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری (۱۳۸۴) را «راهبرد عقیم اصلاح‌طلبی» می‌دانستند^۱ و می‌گفتند: راهبرد اصلاح‌طلبان این بود که از طریق پیروزی در انتخابات مجلس، ریاست‌جمهوری و شوراها، ابعاد نامطلوب جامعه ایران را تغییر دهند؛ غافل از این که موانع ساختاری در درون نظام جمهوری اسلامی (از جمله انواع نظارت‌های استصوابی به نام قانون و اقدامات گوناگون دولت پنهان) اجازه چنین کاری را به آن‌ها نمی‌داد. اصلاح‌طلبان به جای آن‌که به مردم رو کنند و با سازماندهی آن‌ها در پی حل موانع ساختاری باشند (که یکی از موانع قانون اساسی موجود است)، ناشیانه در جاده بن‌بست اصلاح‌طلبی حکومتی در جا زدند و فرصت‌ها و امکانات بی‌ظیروی را برای انجام تغییرات بنیادی از کف دادند؛ متقابلاً مردم هم از آن‌ها خسته شدند و در سه انتخابات متوالی (انتخابات دومین دوره شوراهای شهر، انتخابات مجلس هفتم و انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری) آن‌ها را تنها گذاشتند. در نتیجه مخالفان تندروی اصلاح‌طلبان بر امور مسلط شدند و اصلاحات را مهار کردند.

۱- مقالات تحلیلی سیاسی سایت ایران‌امروز (www.archiv.iran-emrooz.net) منبع مناسبی برای آگاهی از نظرات منتقدین ریشه‌ای حرکت اصلاحی دوم خردادی است. آن‌ها مستقیماً از انقلاب آرام دفاع نمی‌کردند اما پیامد نقد آن‌ها تأیید بر رویکرد انقلاب آرام بود. به عنوان نمونه نگاه کنید به مقالات: مهرداد مشایخی، «اصلاح‌طلبی: یک روش یا یک ایدئولوژی» ۸۱/۹/۱۰ و «پروژه ناتمام توسعه سیاسی» ۸۱/۱۰/۳؛ علی اکبر مهدی «تراز نامه جنبش اصلاحات» ۸۱/۱۲/۴؛ کاظم علمداری، «به پیشواز مرگ اصلاحات نویم» و «تقابل اندیشه نوین و چپ ستی و بن‌بست توسعه در ایران» ۸۱/۱۲/۴؛ محسن حیدریان، «مردم‌سالاری چالش سرنوشت‌ساز ایران» ۸۱/۷/۱۱؛ سعید پیوندی «مقولات ذهنی جنبش اصلاح‌طلبی ایران» ۸۱/۶/۲۰؛ رضا چراندایی، «گزیدارهای جنبش آزادیخواهانه ایران» و «حلقه گمشده روشنگری در اصلاح ساختار اجتماعی، ۸۲/۸/۲۱؛ حسین باقرزاده، «طرح رفواندم ساختار شکن» و «محک صداقت اصلاح‌طلبان چیست» ۸۱/۷/۳۰.

منتقدین فوق تأکید می‌کنند در دوران جدید (یعنی در دورانی که اصلاح‌طلبان حکومتی شکست خورده‌اند و مخالفان آن‌ها، سکان دولت را به تنهایی در دست دارند)، باید از راهبرد اصلاح‌طلبی حکومتی فاصله گرفت و راهبرد دیگری که موانع ساختاری را مورد توجه قرار می‌دهد، اتخاذ کرد. البته آنان به راهبرد خود نام مشخصی نمی‌دهند و یا از عناوین گوناگون استفاده می‌کنند،^۱ اما با توجه به محتوای مباحث آن‌ها، می‌توان نام راهبردشان را «راهبرد انقلاب آرام» گذاشت. حرف اصلی این منتقدین آن است که باید کاری را که اصلاح‌طلبان موسوم به دوم خردادی نظراً و عملاً جسارت انجامش را نداشتند، انجام داد. به این معنا که باید به مردم (به نهادهای مدنی و جنبش‌های خرد اجتماعی مثل دانشجویان، زنان، کارگران، اقوام و...) روی آورد و با حمایت و بسیج آن‌ها تغییرات ساختاری را به مخالفان قبولاند. پس از فرآیند مزبور است که امکان تحقق تغییرات واقعی در ایران میسر می‌شود. نگارنده این راهبرد انقلابی را از آن رو آرام می‌نامد که قائلان به تغییرات ساختاری، خود را ملزم به روش‌های مسالمت‌آمیز می‌دانند. اما بر خلاف نظر آنان، ویژگی‌های جامعه ایران به گونه‌ای است که همچنان برای تغییر ابعاد تبعیض‌آمیز سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در جامعه، راهبرد اصلاح‌طلبی عملی‌تر است. بدین منظور با شش توضیح ذیل، عملی نبودن (و آرمانی بودن) راهبرد انقلاب آرام را نشان می‌دهد. (تأکید می‌شود هدف این مقاله در دفاع از رویکرد اصلاح‌طلبی در برابر راهبرد انقلاب آرام یک دفاع ایدئولوژیک و مسلکی نیست، بلکه ارائه این بحث در عرصه عمومی است تا بهتر در معرض نقد و بررسی صاحب‌نظران و علاقه‌مندان به سرنوشت جامعه ایران قرار گیرد).

اول؛ اتخاذ راهبرد انقلاب آرام عملی نیست، زیرا لازمه آن این است که با پیروی از این راهبرد، میلیون‌ها نفر از مردم شهرها را به تدریج سازماندهی و بسیج کرد تا با اتکا به

۱- یکی از نقدهای جدی درباره دوره اصلاحات مقاله مهرداد مشایخی است که در مجله آیین، شماره ۳، تحت عنوان «سرگردانی میان نظام و جنبش» (صص ۲۶-۳۷) آمده است. او از راهبرد پیشنهادی خود تحت عنوان راهبرد پساانقلابی - پسا اصلاحی یاد کرده است.

قدرت اجتماعی آن‌ها بتوان تغییرات ساختاری (مثلاً تغییر قانون اساسی) را به مخالفان تندروی اصلاحات قبولاند. از این‌رو، اگر در افق نزدیک نتوان وقوع یک انقلاب آرام را انتظار داشت، راهبرد انقلابی بیشتر راهبردی ایده‌آلیستی و آرمان‌گرایانه خواهد بود. به عبارت دقیق‌تر، طرفداران راهبرد انقلاب آرام تکلیف خود را با این سؤال محوری که آیا انقلاب پدیده‌ای است که انقلابیون آن را «می‌آورند» یا «می‌آید»، به درستی روشن نمی‌کنند. معمولاً طرفداران راهبرد انقلابی فکر می‌کنند با اتخاذ راهبرد انقلابی می‌توان مردم ناراضی را به تدریج سازمان داد و نهایتاً انقلاب را «آورد». این در حالی است که در رحم جوامع جدید نطفه صدها انقلاب وجود داشته و دارد اما تنها ده‌ها انقلاب متولد شده و «آمده» اند و از میان آن‌ها هم تعداد کمی به پیروزی رسیده‌اند. به یاد داشته باشیم روندهای نوسازی و مدرنیته، دائماً ناراضی تولید می‌کند، نه انقلاب. اراده انقلابیون (یا اعمال راهبرد انقلابی) تنها یکی از شرایط وقوع انقلاب است، ولی برای «آمدن» انقلاب به شرایط شناخته‌شده و غیرقابل پیش‌بینی نیاز است. طرفداران راهبرد انقلابی تفسیر ساده‌شده‌ای از انقلاب آرام دارند، در حالی که انقلاب، پدیده‌ای چند وجهی و نادر است و مثل موم در دستان انقلابیون قرار ندارد. انقلاب‌ها (چه خونین و چه آرام) پدیده‌هایی تکراری (پریودیک) نیستند، بلکه استثنائی (نورادیک) اند (گلدستون، ۱۳۸۵).

دوم؛ اگر هدف منتقدان اصلاح‌طلبان، تقویت سازوکار دموکراسی در ایران است، آن‌ها پاسخ به یک سؤال را، که نسبت به آن بی‌توجهند، باید روشن کنند. سؤال این است که آیا گذار به دموکراسی در جوامع غیرغربی لزوماً (و صرفاً) مشروط به خیزش جنبش‌های اجتماعی است یا خیر؟ تجربه گذار به دموکراسی در آمریکای لاتین در دهه ۸۰ و اروپای شرقی در دهه ۹۰ نشان می‌دهد که اولاً جنبش‌های اجتماعی ممکن است (نه حتماً) بتواند به دموکراسی کمک کنند؛ ثانیاً در بعضی کشورها گذار به دموکراسی رخ داده است اما این گذار از بالا (یعنی در حوزه حکومت و جامعه سیاسی) و مصالحه میان اصلاح‌طلبان و اقتدارگرایان به نفع دموکراسی فراهم شده است (Terry, ۲۰۰۰). از این‌رو، حتی اگر موضوع نادر بودن وقوع انقلاب‌ها و جنبش‌های کلان اجتماعی را مورد

توجه قرار ندهیم و فرض کنیم که می‌توان جنبش‌های اجتماعی با رویکرد انقلاب آرام را «آورد»، باز این سؤال پیش می‌آید که از کجا معلوم از طریق این انقلاب آرام به جای تقویت دموکراسی، یک وضعیت اقتدارگرایی جدید یا یک وضعیت هرج و مرج پیش نیاید.

سوم؛ حتی اگر رابطه میان گذار به دموکراسی و جنبش‌های اجتماعی در تجربه جوامع اخیر را مورد توجه قرار ندهیم، ویژگی‌های اختصاصی جامعه و دولت در ایران ایجاب می‌کند که همچنان بر رویکرد اصلاحی برای ایجاد تغییرات تأکید شود. ظاهراً طرفداران راهبرد انقلاب آرام، تصور ساده‌ای از رابطه میان دولت و جامعه در ایران دارند. آن‌ها فکر می‌کنند «جامعه» منتظر و شیفته راهبردهای بنیادی است (یعنی همان راهبردی که اصلاح‌طلبان از آن غفلت کرده‌اند) و جامعه مسلح شده به راهبرد انقلابی می‌تواند با اعمال فشار، به اقتدارگرایی و انحصارطلبی پایان دهد و تغییراتی ساختاری به ارمغان بیاورد. در این برداشت، طرفداران انقلاب آرام به اختصاصات منحصر به فرد جامعه ایران توجه ندارند. جامعه ایران به نحو خاص و استثنایی به دولت وابسته است و به شدت دولتی، نفتی، ایدئولوژیک - مذهبی، امنیتی و تبلیغاتی است. این جامعه، بزرگ‌ترین حکومت را دارد، این حکومت حجیم و عظیم به لحاظ اندازه برای نیازهای مالی‌اش به مالیات اخذ شده از فعالیت سازنده و تولیدی بخش خصوصی نیاز ندارد و منبع اصلی تغذیه‌اش منابع مالی ناشی از درآمد نفت است؛ برخلاف ترکیه که دولت آن وابسته به بخش خصوصی و خادم آن است، در ایران این بخش خصوصی است که محتاج منابع مالی دولتی است (بشیریه، ۱۳۸۰: ۹-۱۱)؛ حکومت در ایران، خود را متولی دین مردم که یکی از مهم‌ترین هستارهای زندگی روانی و اجتماعی آدمی است، می‌داند. درست است که همه مردم زیر بار سبک زندگی ناشی از تبلیغات دین رسمی نمی‌روند، ولی بخشی از آن‌ها به این امر تن می‌دهند؛ حدود هفتاد هزار پایگاه بسیج با شصت هزار مسجد تحت تأثیر تبلیغ دین رسمی به هم پیوند زده شده است. شاید ایران جزو اندک جوامعی باشد

که عظیم‌ترین رسانه‌های صوتی و تصویری‌اش همه حکومتی هستند و در برابر صدا و تصویر حکومتی، صدای و تصویر رسانه‌های خصوصی به گوش همه مردم نمی‌رسد.^۱

دولت ایران خود را به همه سازوکارهای مردم‌سالاری ملتزم نمی‌داند، ولی خود را مخالف این سازوکارها هم نشان نمی‌دهد و خود را در تاسی و استفاده از سازوکارهای قانونی و انتخاباتی، صاحب تجربه می‌داند. حکومت در جامعه ایران در مقام ادعا خود را نه حکومت طالبانی، بلکه مدعی یک مدرنیته اسلامی دیگر و چیزی جدا بافته از تجربه غرب می‌داند (حسینی‌زاده: ۱۷-۱۵). حکومت در ایران برای تقویت پایگاه مردمی خود به جهت‌گیری‌ها و سازماندهی توده‌ای جا افتاده‌ای مجهز شده است؛ این حکومت برای سازماندهی مدنی و غیر توده‌ای که نظارتش در دست حکومت نباشد (مثل نظام رقابتی چند حزبی و گسترش نهادهای مدنی غیر دولتی)، تقریباً اهمیت اساسی قائل نیست و به همین دلیل در جامعه ایران حتی شخصیت‌های مورد احترام مردم، خود را از نزدیکی به احزاب سیاسی بری می‌دانند (جلائی‌پور، ۱۳۸۱: ۳۴۸-۳۴۰). به عبارت دیگر، طرفداران انقلاب آرام در حالی می‌خواهند با سازماندهی یک جنبش در برابر دولتی پهن و بزرگ که دارای پایگاه توده‌ای است، مطالبات مردم‌سالارانه را پی‌گیری کنند که مخالفان تندروی تغییرات سیاسی با اتکا به امکانات حکومتی قادرند در برابر آن‌ها جنبش توده‌ای را قرار دهند؛ به این معنا که مخالفان دموکراسی در حکومت قادرند ده‌ها هزار جمعیت را به نام حفاظت از دین، انقلاب و نظام وارد صحنه کنند و خیزش‌های اجتماعی مبتنی بر انقلاب آرام را مهار کنند.^۲ لذا اتخاذ رویکرد اصلاح‌طلبی به جای راهبردهای انقلابی با توجه به شرایط کنونی جامعه ایران، رویکردی واقع‌گرایانه است.

۱- برای آشنایی تفصیلی‌تر نسبت به ویژگی‌های دولت در ایران به مقالات همایش «نفث و توسعه پس از صد سال» ۱۳۸۷ مراجعه کنید.

۲- به عنوان نمونه می‌توان به جمعیت ده‌ها هزار نفری مردم در روز بیست و سوم تیرماه ۱۳۷۸ در مخالفت با

چهارم؛ اگر روند مردم‌سالاری را به سه مرحله «تمهید»، «گذار» و «تحکیم» مردم‌سالاری تقسیم کنیم، طرفداران راهبرد انقلاب آرام معتقدند که جامعه ایران مرحله تمهید دموکراسی را خصوصاً پس از یک‌صدسال در معرض نوسازی بودن، پشت سرگذاشته، ولی هنوز مرحله گذار به مردم‌سالاری را طی نکرده است (شاخص گذار به دموکراسی، امکان برگزاری انتخابات آزاد و سالم برای تغییر مقامات کشور در هر دوره انتخاباتی است). ظریف این که طرفداران راهبرد انقلاب آرام برای گذار به مردم‌سالاری به اصل وقوع «حادثه تعیین‌کننده» معتقدند. البته در میان طرفداران انقلاب آرام در تعیین مصداق این حادثه تعیین‌کننده از تغییر قانون اساسی تا تغییر کل حکومت، اختلاف نظر است. اما طرفداران انقلاب آرام روشن نمی‌کنند که این معیار «حادثه تعیین‌کننده» از کجا آمده است؟^۱ در حالی که در تجربه گذار به دموکراسی در آمریکای لاتین بدون این که رژیمی تغییر کند یا حادثه تعیین‌کننده‌ای رخ دهد، گردانندگان نظامی دولت‌های اقتدارگرا وقتی فهمیدند روند توسعه کشورشان به شدت کند شده است به طرف پادگان‌ها بازگشتند، به انتخابات آزاد تن دادند و پس از چند سال قانون اساسی این کشورها اصلاح شد. دیگر این که حتی اگر معیار مذکور درست باشد، جامعه ایران در جریان انقلاب اسلامی تجربه و حادثه تعیین‌کننده تغییر حکومت را پشت سر گذاشته است.

پنجم؛ منتقدان رویکرد اصلاحی در مجموع دستاورد دوران اصلاحات را منفی و ناکام می‌دانند. این در حالی است که به داوری اغلب حاصبنظران، سال‌های ۸۴-۱۳۷۶ یکی از دوره‌های موفق تاریخ معاصر است که حاملان تغییر با هزینه کم، با شرکت در صحنه‌های انتخاباتی مؤلفه‌های اساسی جامعه مثل دولت، سازمان‌های حزبی، نهادهای مدنی، بخش خصوصی و آگاهی‌های فردی را به سمت مردم‌سالاری و فرهنگ سیاسی متناسب با آن تغییر دادند.^۲ در برابر این ارزیابی مثبت، منتقدان اصلاح‌طلبی می‌گویند این چه موفقیتی است که به روی کار آمدن دولت نهم که مخالف اصلاح‌طلبان بود، شاد.

۱- برای آشنایی با این خلأ به مقالات تحلیلی اشاره شده در سایت ایران امروز مراجعه کنید.

۲- اغلب مصاحبه‌شوندگان چنین ارزیابی را تأیید می‌کردند.

است. در پاسخ می‌توان اشاره کرد که اگر «جنبش‌های کلان اجتماعی» را مثل جنبش اصلاحات در سال ۱۳۷۸ پدیده‌ای که «می‌آید» تلقی کنیم و آن را پدیده‌ای که فقط اصلاح‌طلبان «آوردند»، ندانیم، باید پذیرفت پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخاباتی همچون مجلس ششم به خاطر حمایت جنبش اصلاحات بود، نه کار تشکیلاتی اصلاح‌طلبان. اما در سال ۸۴ دیگر «جنبشی» در عمل فعال نبود و مهار شده بود.^۱

ششم؛ جدای از پنج توضیح فوق در نقد راهبرد انقلاب آرام می‌توان به یک شاهد تجربی دیگر اشاره کرد و آن مقایسه دستاورد دو نیروی سیاسی از سال ۱۳۸۰ به بعد با یکدیگر است. از این طریق باز می‌توان میزان کارآیی راهبرد انقلاب آرام و اصلاح‌طلبی را در زمینه ایرانی آن سنجید. نیروی اول، همان فعالان دانشجویی و سیاسی بودند که در قالب بخشی از نیروهای دفتر تحکیم وحدت انجمن‌های اسلامی دانشجویی فعالیت می‌کردند که راهبرد اصلاح‌طلبی دوم خردادی را عقیم دانستند و عملاً به راهبرد انقلاب آرام امید بستند (یا همان طیفی که معتقد به عبور از خاتمی بودند؛ یا طرفداران نافرمانی مدنی؛ تحریمی‌های انتخابات؛ یا نهضت رفراندومی‌ها؛ یا مانیفستی‌ها). اینک باید دید دستاورد این جریان سیاسی در یک‌دهه گذشته چه بوده است. به نظر می‌رسد این جریان تاکنون دستاورد ملموسی به نفع گذار به مردم‌سالاری نداشت. حتی اتخاذ راهبرد انقلاب

۱- با این همه باز یکی از کاندیداهای اصلاح‌طلبان- مصطفی معین (و به رغم تحریم طرفداران انقلاب آرام) توانست در مرحله اول انتخابات چهار میلیون رأی (و اگر ائتلاف کرده بودند، رأیی به مراتب بیشتر) بیاورند. در حالی که محافظه‌کاران تندرو که از حمایت نهادهای عمومی برخوردار بودند، حتی به قیمت تخریب شخصیت هاشمی رفسنجانی، تنها توانستند شش میلیون رأی بیاورند. به نظر می‌رسد تعداد علاقه‌مندان به مردم‌سالاری در سال ۸۴ از سال ۷۶ بیشتر شده بود، اما بخشی از بیست میلیون نفری که در سال ۷۶ و ۸۰ جزء ناراضیان از وضع موجود بودند، آرایشان در سال ۸۴ یا بین کاندیداهای متعدد اصلاح‌طلبان- معین، کروبی، مهرعلیزاده- تقسیم شده بود یا در انتخابات شرکت نکردند یا به رقیب ناشناخته اصلاح‌طلبان رأی دادند. لذا شکست کاندیدای اصلاح‌طلبان در آخرین انتخابات، یک شکست انتخاباتی بود و تغییر در رویکرد میلیون‌ها ناراضی را (نه میلیون‌ها دموکرات را) نشان می‌داد و نمی‌توان از آن ناکارآمدی مشی اصلاح‌طلبی را نتیجه گرفت و مشی انقلاب آرام را تأیید کرد.

آرام موجب شد مخالفان اصلاحات منتقدان وضع موجود را با سوء ظن بنگرند و آنها را براندازان خاموش بنامند. تشتت و ضعف در انجمن‌های اسلامی دانشجویی یکی دیگر از نتایج منفی اقدامات این فعالان دانشجویی بوده است. بخشی از تشکل‌های دانشجویی (تحکیمی) که روزی (مثل سال ۷۶) در تعیین دولت اصلاحی نقش داشتند، قادر نبودند حتی در دانشگاه‌های کشور جلسات تشکیلاتی خود را برگزار کنند؛ عرصه عمومی نقد و بررسی در دانشگاه‌ها ضعیف شد، زیرا انجمن‌های اسلامی، امنیت گذشته را نداشتند. آنها با تحریم انتخابات نهم ریاست جمهوری، هم به شکست انتخاباتی اصلاح‌طلبان کمک کردند و هم راه را برای مخالفان تندروی اصلاح‌طلبان در دولت باز نمودند. اما نیروی دوم همان اصلاح‌طلبان متعارف است. در انتخابات ریاست جمهوری نهم این اصلاح‌طلبان شکست خوردند اما از آنجا که این نیرو از راهبرد واقع‌بینانه اصلاح‌طلبی پیروی می‌کرد، ممکن بود حذف از صحنه حکومت ممکن باشد، ولی حذف آنها از عرصه عمومی و جامعه مدنی ایران میسر نیست. به عبارت دیگر، راهبرد اصلاح‌طلبی اصلاح‌طلبان از یک طرف برای پیشبرد پروژه اصلاحی خود که یکی از ابعاد آن، محدود و پاسخ‌گو کردن حکمرانان در چارچوب قانون اساسی موجود است به مردم هزینه سنگینی تحمیل نمی‌کند و از طرف دیگر، هزینه مخالفان اصلاح را برای مهار مردم‌سالاری بالا می‌برد. به طوری که هم اکنون مؤثرترین ائتلاف نانوشته میان همه اصلاح‌طلبان در برابر قانون‌شکنی‌های مخالفان تندروی اصلاحات در پناه راهبرد اصلاح‌طلبی وجود دارد. از این رو، مخالفان تندروی اصلاحات اقتدارگرا در شرایط کنونی ایران- که جامعه ایران برای انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری ۱۳۸۸ آماده می‌شود- از طرفداران انقلاب ناآرام نگران نیستند، اما از ائتلاف اصلاح‌طلبان که رویکردشان ریشه در بنیان‌های نظری اصلاح‌طلبی دارد و متکی بر تجربه انقلاب اسلامی و تجربه گرانبار دوره هشت‌ساله اصلاحات دارد، نگرانند.

۳- نقد رویکرد انقلاب رنگی

همان‌طور که ذکر شد، اگرچه انقلاب‌های رنگی از مصادیق انقلاب‌های آرامند، با این‌همه باید به‌طور اختصاصی به ارزیابی این‌الگو در مورد ایران پرداخت. زیرا پس از سال ۸۰ که بخشی از حاملان تغییر، (مثل بخشی از نیروهای دفتر تحکیم وحدت انجمن اسلامی دانشگاه‌ها) از نتیجه بخش بودن اصلاحات دوره خاتمی ناامید شدند، این ناامیدی با وقوع انقلاب‌های رنگی در کشورهای سابق اتحاد جماهیر شوروی مثل اوکراین، گرجستان و قرقیزستان همزمان بود. لذا برای عده‌ای از فعالان دانشجویی، الگوی انقلاب رنگی نوعی راه خروج از بن‌بست اصلاح‌طلبی قلمداد می‌شد. در اینجا با شش دلیل نشان داده می‌شود که اتخاذ رویکرد انقلاب رنگی، به جنبشی مؤثر که سازوکارهای دموکراسی، مثل انتخابات آزاد، نظام رقابتی حزبی، رعایت حقوق اقلیت، مطبوعات و نهادهای مدنی مستقل، نظام رقابتی حزبی و دادگستری مستقل را تثبیت کند، منجر نمی‌شود. دلیل اول این‌که طرفداران انقلاب آرام در ایران، بر خلاف سه کشور اوکراین، گرجستان و قرقیزستان، به دنبال شرکت در انتخابات نبودند و آن را بی‌فایده می‌دانستند و در عوض به دنبال انجام فرآیند تغییر قانون اساسی بودند. این در حالی است که حکومت در ایران، مخالف جدی انجام چنین فرآیندی بود. انجام پروژه فرآیند به آسانی انجام انتخابات دوره‌ای و متداول نیست.^۱ دوم آن‌که رویکرد انقلاب رنگی در ایران حامی فعالی ندارد، به طوری که پس از شکست اصلاح‌طلبان در مجلس هفتم (۱۳۸۲)، عده‌ای از فعالان سیاسی که از شعار فرآیند تغییر قانون اساسی دفاع می‌کردند، موفق به جلب حمایت انبوه شهروندان طالب تغییر نشدند. طرفداران فرآیند، نام سایت اینترنتی خود را شصت میلیون دات کام گذاشتند و از مردم خواستند تا با کلیک در این سایت اینترنتی، حمایت

۱- فرآیند یکی از راه‌های استیفای حقوق شهروندان است، اما در این نوشته باید بین ارزیابی فرآیند به عنوان یکی از راه‌های اعمال حقوق مسلم شهروندان با ارزیابی فرآیند به عنوان برنامه‌ای که در دوره‌ای توسط یک

خود را از ضرورت انجام رفراندوم اعلام کنند. طرفداران رفراندوم فکر می‌کردند میلیون‌ها نفر از مردم ناراضی از حکومت، بی‌صبرانه در انتظار این فراخوان نشسته‌اند. اما مخاطبان جدی این فراخوان به صد هزار نفر هم نرسید.^۱

دلیل سوم آن‌که در ایران، نارضایتی‌های اجتماعی، متکثر و در عین حال متخالف است. به این معنا که عده‌ای از مردم از ناهنجاری‌های اجتماعی، عده‌ای از بیکاری، عده‌ای از رشد اعتیاد، عده‌ای از کم‌رنگ شدن ارزش‌های اسلامی، عده‌ای از بی‌اعتمادی موجود در روابط اجتماعی، عده‌ای از رشد شهروندان بی‌حس و بی‌مسئولیت، عده‌ای از فساد حکومتی، عده‌ای از تبعیض حقوقی علیه زنان، عده‌ای از تحمیل پوشش حجاب، عده‌ای از بدحجابی زنان، عده‌ای از تحمیل یک سبک زندگی به جوانان، عده‌ای از بی‌بندوبار شدن آن‌ها، عده‌ای از هژمونی روحانیت بر حکومت، عده‌ای از ضعف سازوکارهای دموکراسی، عده‌ای از ضعف بخش خصوصی و عده‌ای دیگر از قدرت گرفتن بخش خصوصی ناراضی‌اند.^۲ به عبارت دیگر، بر خلاف سه کشور مذکور، مردم همه از یک چیز ناراضی نبودند که همه حول محور آن جمع شوند. دلیل چهارم این‌که بر خلاف سه کشور مذکور، محافظه‌کاران اقتدارگرا در حکومت امکان به راه انداختن یک جنبش مردمی - اسلامی را در مقابل مخالفان در اختیار دارند. آن‌ها قادرند در مدت کوتاهی ده‌ها هزار نفر از مردم مسلمان را به نام دفاع از اسلام و نظام و به نام خنثی کردن توطئه آمریکا به خیابان‌ها بکشانند.^۳ از این‌رو بعید به نظر می‌رسد نتیجه چالش دو جنبش مذکور، یکی جنبش طرفداران انقلاب رنگی و دیگری جنبش مذهبی مردمی - ضدآمریکایی تثبیت

۱- علی افشاری، رضا دلبری، عبدالله مؤمنی و اکبر عطری از اعضای شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت (طیف موسوم به علامه) و محسن سازگارا، محمد ملکی و مهرانگیز کار از فعالان سیاسی و حقوق بشری، بیانیه‌ای را که در آن تقاضای رفراندوم تغییر قانون اساسی شده بود، امضاء کرده بودند (روزنامه شرق، ۸۳/۹/۲۱).

۲- اغلب مصاحبه‌شوندگان این ارزیابی مبتنی بر متخالف بودن نارضایتی‌ها را در جامعه ایران مورد تأیید قرار می‌دادند.

۳- همان‌گونه که اشاره شد یک نمونه آشکار از این تظاهرات‌ها، تظاهرات چند ده هزار نفری مردم در روز ۲۳ تیر سال هفتادوهشت در واکنش به اعتراضات کوی دانشگاه در ۱۸ تیر در همان سال بود.

سازوکارهای دموکراسی باشد. به احتمال قوی به جای تثبیت دموکراسی، فضای نفرت و کینه و اختلاف در جامعه گسترش می‌یافت.

دلیل پنجم آن‌که فرض کنیم هم اکنون تقاضا برای رفراندوم در مرحله جنینی است و روزی جنبش انقلاب آرام و رنگی با جدیت به راه بیفتد؛ حتی فرض کنیم مسئولان حکومتی نخواهند و یا نتوانند برای کنترل این انقلاب آرام از نیروی پلیس استفاده کنند، در این صورت باز هم به نظر می‌رسد پراکندگی و مردمی بودن بخشی از نیروهای امنیتی کشور، به گونه‌ای است که حتی خود مسئولان حکومتی هم در شرایط حاد و غلیان اجتماعی، نمی‌توانند نیروهای امنیتی - مردمی را کنترل کنند. دلیل ششم این‌که باز فرض کنیم طرفداران انقلاب آرام در ایران با اتکا به یک جنبش اجتماعی و بسیج نارضایتی مردم از گردنه صعب‌العبور جنبش مردمی - اسلامی و مقاومت حکومت ایران و نیروهای مسلح مردمی بگذرند، تازه این سؤال پیش می‌آید: از کجا می‌توان اطمینان داشت رهبران سیاسی انقلاب آرام پس از پیروزی قادر خواهند بود سازوکار دموکراسی را در عرصه عمومی ایران تضمین کنند؟^۱ تجربه انقلاب شکوهمند، مردمی و پیروز سال ۵۷ پیش روی ماست. پس از گذشت سه دهه، تجربه انتخابات مجلس هفتم و نهمین دوره ریاست جمهوری نشان می‌دهد انقلاب جمهوری اسلامی همچنان با چالش انتخابات آزاد و کسری سازوکار دموکراسی روبه‌روست.^۲

۱- اختلافات و خصومت‌های شدید در میان اپوزیسیون مخالف حکومت که در روزنت‌های اینترنتی منعکس می‌شود و نگاهی سطحی به رفتار گردانندگان تلویزیون‌های ماهواره‌ای، علائمی است که خبر از منش و رفتارهای دموکراتیک در میان مخالفان وضع موجود نمی‌دهد. لذا وقتی قبل از پیروزی، علائمی از رویه‌های دموکراتیک نباشد، بعد از پیروزی چه تضمینی برای تثبیت دموکراسی است؟

۲- بطوریکه در انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری نه منتقدین حکومت بلکه شخصیت‌های سطوح بالای حکومت که کاندیدای ریاست جمهوری بودند (مثل هاشمی رفسنجانی که در آن زمان رئیس مجمع تشخیص مصلحت و قائم مقام مجلس خبرگان بود یا مهدی کروبی که رئیس مجلس ششم بود) نسبت به سلامت برگزاری انتخابات اعتراض داشتند.

۴- اصلاح طلبی و تجربه دوره اصلاحات

نقد راهبرد انقلاب آرام و رنگی در جامعه ایران و تأکید بر راهبرد اصلاح طلبی به معنای تأیید وضع موجود یا موفق تلقی کردن عملکرد اصلاح طلبان نیست، بلکه به معنای تأکید بر راهبردی مدنی و قانونی و مبارزه با انحصارطلبی و مداخله‌گری آنان در قلمروهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و دینی در چارچوب قانون اساسی و نظام سیاسی موجود است. این مبارزه در چارچوب «نظام» به معنای توجیه ابعاد تبعیض‌آمیز نظام و به معنای توجیه عملکرد اشخاص و مقامات نیست. اصلاح طلبی با آگاه کردن افراد به حقوق و مسؤولیت‌هایشان، با تقویت نهادهای مدنی و صنفی، با تقویت نظام رقابت حزبی، با مواجهه فعال با انتخابات برای تغییر ابعاد نامطلوب جامعه از طریق ورود به مجلس، دولت و شوراهای، بدون این که اصلاح طلبان به دنبال تغییر کلیت حکومت باشند، سروکار دارد. راهبرد اصلاح طلبی، راهبردی عملی برای علاقه‌مندان به توسعه، دموکراسی و سرنوشت جامعه ایران در شرایط فعلی است. به بیان دیگر، حتی اگر محافظه‌کاران تندرو، از ورود اصلاح طلبان به دولت و مجلس ممانعت کنند، فرآیند اصلاح طلبی بدین معنا است که اصلاح طلبان همچنان در حوزه جامعه (جامعه مدنی) انحصارطلبی‌ها، قانون‌گریزی‌ها و ناکارآمدی‌ها را بازگو و محکوم می‌کنند و به ایستادگی مدنی التزام دارند. با این همه این اصلاح طلبی می‌تواند از تجربیات ارزشمند هشت ساله دوره اصلاحات (۱۳۸۴-۱۳۷۶) نیز بهره بگیرد. لذا نقد منصفانه دوران اصلاحات توسط صاحب نظران، یکی از ابعاد تقویت و غنی‌سازی اصلاح طلبی در ایران است. روشن است که نقد دوره اصلاحات، همچنان بحثی باز در عرصه عمومی است. در این جا به ۹ ضعف که در جریان مصاحبه با حاصبنظران به دست آمده است، اشاره می‌شود.

۱-۴: تجربه هشت سال اصلاح طلبی نشان داد که کافی نیست فقط حکومت مورد انتقاد قرار گیرد، بلکه سایر مؤلفه‌های اساسی جامعه نیز باید در معرض نقد قرار گیرند. در جامعه ایران این فقط مؤلفه حکومت نبود که با معضل انسداد و استتکاف روبه‌رو بود، بلکه سایر مؤلفه‌های جامعه ایران، مثل جامعه سیاسی (حوزه احزاب و جریان‌های

سیاسی)، حوزه‌نهادهای مدنی و صنفی، حوزه‌شخصیت‌های قابل اعتماد و با نفوذ سیاسی و فرهنگ سیاسی فرد فرد مردم با معضل و ضعف روبه‌رو بود. به عنوان نمونه، اگرچه هم اکنون وضعیت تحزب در جامعه ایران بهتر از سال ۷۶ است اما طنزآمیز این که هنوز بسیاری از فعالان و علاقه‌مندان به تغییر و اصلاح، به حزبی نبودن خود خوشنودند. جامعه سیاسی ایران بیش از این که تشکل و تحزب داشته باشد، با سیاسیون تک محور روبه‌رو است. بیش از ده هزار نهاد مدنی در ایران در دوره اصلاحات به ثبت رسیده است، ولی تنها یک چهارم آن‌ها فعال هستند. نهادهای صنفی بیشتر از دولت احساس طلبکاری می‌کنند و در عرصه تصمیم‌سازی امور عمومی جامعه، برای خود وظیفه‌ای قائل نیستند. بخشی از آحاد و افراد جامعه، پس از دو سه بار شرکت در انتخابات و به اصلاح‌طلبان رأی دادن، از آن خسته شدند و در انتخابات شرکت نکردند و منتظر ماندند تا دستی از غیب برون آید و کاری بکنند. لذا اصلاح‌طلبی غنی شده، باید از آفت سیاست‌زدگی (یعنی هر مشکل ریز و درشتی را به حکومت تقلیل دادن) آگاهی بیابد و فقط مردم را تمجید نکند، بلکه نیازمند نقد آن‌ها و بازیگران غیر دولتی نیز هست.

۲-۴: گفت و شنود مستمر، چه در سطح رسانه‌ها و چه در سطح روابط چهره به چهره، از چهار طرف در دوران اصلاحات با مشکل روبه‌رو بود، به این معنا که گفت و شنود، مذاکره و تعامل با «بالا»، با خود اصلاح‌طلبان، با رقبای اصلاح‌طلبان و با نمایندگان اقلیت و جنبش‌های خرد اجتماعی به طور مستمر صورت نمی‌گرفت. گفت و شنود با «بالا» تقریباً به نازل‌ترین وجه در جریان بود. درست است که «بالا» و مقامات تعیین‌کننده، اصلاح‌طلبان را جدی نمی‌گرفتند و در پی گفت‌وگو با آن‌ها نبودند و مخالفان تندروی اصلاح‌طلبان چنان مقامات «بالا» را توجیه کرده بودند که از چشم مقامات، یک اصلاح‌طلب یک برانداز نظام محسوب می‌شد، اما با توجه به این که هدف اصلاح‌طلبی، تقویت مردم‌سالاری است و با توجه به اهمیت پی‌گیری دموکراسی از بالا در ایران (بر مبنای دلایلی که ذکر شد)، گفت و شنود با «بالا» برای اصلاح‌طلبان یک اقدام راهبردی

بوده و هست. اصلاح‌طلبان بیش از پیش از حمایت‌های مردمی در انتخابات مغرور بودند و پیگیری دموکراسی از «بالا» را جدی نمی‌گرفتند و گویی آن را بی‌خاصیت می‌دانستند.^۱ اصلاح‌طلبی، مستلزم رفع نقیصه گفت و شنود با «بالا» است. اصلاح‌طلبان و محافظه‌کاران روشن‌اندیش و سنتی در «بالا» بحث‌های اساسی و مشترک زیادی دارند که باید پیرامون آن به کنکاش بپردازند؛ نباید معضلات زمین مانده را به نسل بعدی انتقال داد. از جمله بحث‌های بنیادی با «بالا» این است که به یک اعتبار، حداقل پنجاه سال از مبارزه متمرکز مسلمانان سیاسی ایران می‌گذرد و نزدیک سی سال است که مسلمانان سیاسی، تجربه کشورداری دارند، اما هنوز روشن نشده است که آنان می‌خواهند چه الگوی سیاسی را به جهان اسلام و سایر جهانیان معرفی کنند؟ آیا الگوی آن‌ها یک نظام پادگانی - ایدئولوژیک - مذهبی است؟ آیا الگوی آن‌ها یک اسلام تندرو است که بن‌لادن و ابومصعب زرقاوی القاعده پیشتاز آن هستند؟ آیا از نوع جنبش مردمی - اسلامی است که اخوانی‌ها و یا حزب‌التحریری‌ها در مصر و کشورهای عربی پی‌آند؟^۲ آیا پس از سی سال نباید یک نظام سیاسی ایجاد کرد که حداقل نزدیک‌ترین دوست اهل سنت ایران یعنی جنبش حماس، آن نظام را الگوی خود قرار دهد، نه نظام سیاسی ترکیه را؟^۳ آیا پس از سی سال کشورداری نباید مشخص شود که جای فعالان سکولار در این کشور کجاست؟ آیا زنان فقط وظیفه دارند به خیابان‌ها بیایند و از حکومت دفاع کنند؟ حقوق تبعیض‌آمیز علیه زنان را چگونه باید اصلاح کرد؟ جای بخش خصوصی رقابتی و قانونمند در جامعه ایران کجاست؟ جای تأثیرگذاری نظام رقابتی حزبی کجاست؟ جای سرمایه‌گذاری خارجی در اقتصاد جهانی شده کجاست؟ و آیا کارشناسان و سرمایه‌گذاران

۱- این ارزیابی مورد تأکید اکثر مصاحبه‌شوندگان بود.

۲- ۳۰ سال پیش، اندیشه‌های علامه اقبال لاهوری، اندیشمند متجدد مسلمان، در میان مسلمانان سیاسی ایران رایج بود. آیا هم اکنون نسبت ما با مدرنیته و غرب و اسلام باید تحت تأثیر آرای او باشد یا سید قطب که پدر فکری

اخوانی‌ها و حزب تحریری‌هاست که گرایش افراطی ضد مدرن دارند؟

۳- خالد مشعل، رهبر جنبش حماس در سال ۸۵ در مصاحبه خود با روزنامه شرق از مدل ترکیه به عنوان الگوی حکومتی مورد نظر خود یاد کرد.

خارجی که از خارج می‌آیند باید سبک زندگی یک شیعه سستی را در زمانی که در ایران حضور دارند رعایت کنند؟ جای آزادی مطبوعات، آزادی بیان و تجمع و اثرگذاری آن‌ها بر سیاست‌ها کجاست؟ چرا انقلاب اقتصادی که از اجرای اصل ۴۴ انتظارش بود، آثارش در جامعه هویدا نمی‌شود؟ آیا پس از سی سال نباید نشان داد که کدام کشورهای اسلامی توانسته‌اند با اعمال سیاست‌های مستمر پاپولیستی کشورشان را به توسعه برسانند؟ آیا مقایسه کارنامه کشورهای مالزی، اندونزی و ترکیه در سی سال گذشته در مقایسه با ایران قابل توجه نیست؟ آیا نباید علل عدم اجرای برنامه چشم‌انداز بیست ساله روشن شود؟ چرا پس از سی سال و آن همه ایثارگری علاقه‌مندان به انقلاب، هم‌اکنون بین دو تا پنج میلیون معتاد، ۹ میلیون فقیر، بیش از سه میلیون بیکار، حداقل هفت میلیون نفر حاشیه‌نشین در ۳۲ شهر، ده میلیون افسرده، ده‌ها هزار نیروی کارآمد اما متقاضی مهاجرت به خارج از کشور و میلیون‌ها آدم بی‌اعتماد به هم داریم؟ چرا ایران نفتی حتی از لحاظ سوخت بنزین باید به خارج وابسته باشد؟ چرا پس از سی سال هنوز مشخص نیست با احساسات قومی مردم این سرزمین چه باید کرد؟

آیا معضلات مذکور و مشابه آن را بدون مشارکت و دخالت مسئولان همه نیروی اجتماعی، یعنی همان پای‌بندی عملی حکومت به سازوکار مردم‌سالاری، بدون یک عرصه عمومی نقد و بررسی آزاد و ایمن، بدون یک بخش خصوصی قوی، یک بخش میانی قوی در جامعه (یا همان‌جمله مدنی) و بدون تولید شهروند مدنی، می‌توان سامان داد؟ با تداوم تبلیغات آرمان‌گرایانه، غیرواقع‌بینانه و مردم‌انگیز که به نظر می‌رسد علت استمرار آن این است که رگ‌های حیاتی این شعارگرایی به بودجه‌های نفتی و تبلیغات دستگاه‌های عریض و طویل حکومتی وصل است، می‌خواهیم جامعه را به کدام سو ببریم؟ چرا نظام سیاسی زیر بار انتخابات متصفانه نمی‌رود و چرا کارش به جایی رسیده که مجبور است دائماً به صدها هزار ناظر بر سر صندوق‌ها حقوق بدهد (کاری که در هیچ کشوری انجام نمی‌شود) تا بتواند در یک روز، یک انتخابات برگزار کند؟ از اینرو اصلاح‌طلبی مبتنی بر

تجربه هشت ساله، بحث و گفت‌وشنود درباره موضوعات مزبور یا شبیه به آن را شایسته است مهم‌ترین موضوع گفت‌وشنود با «بالا» بدانند.^۱

۳-۴: همان‌طور که قبلاً ذکر شد، اصلاح‌طلبی یک حرکت تدریجی، مستمر، صادقانه، کارشناسی و غیرهیجانی است. اصلاح‌طلبی به رعایت حقوق برابر مردم حساس است و در عین حال، توده‌باز و توده‌نواز نیست و انجام مسؤولیت‌های اخلاقی و مدنی مردم را یکی از شرایط تحقق و استمرار مردم‌سالاری می‌داند. اصلاح‌طلبان اگر به حکومت راه پیدا کنند، حتی‌الامکان می‌کوشند شایستگان را در مسؤولیت‌ها به کار گیرند؛ اتفاقی که به نظر مصاحبه‌شوندگان به نحو رضایت‌بخشی در دوران اصلاحات اتفاق نیفتاد. اگر به درون حکومت هم راه پیدا نکنند و از ناحیه آن در فشار قرار داشته باشند، توجیه‌کننده وضع موجود نمی‌شوند، بلکه با ایستادگی مدنی از مواضع اصلاحی خود و حقوق شهروندان دفاع می‌کنند و در هر صحنه انتخاباتی فعالانه وارد می‌شوند و از همان ابتدای کار، سیاست تحریم را در دستور کار قرار نمی‌دهند. یکی از لوازم پیشبرد اصلاح‌طلبی به عنوان پروژه‌ای مستمر، حضور مدیران و رهبران سیاسی است که اهل عمل صریح، مستمر و صادقانه باشند و دائماً نظرات اصولی خود را تغییر ندهند و از پی‌گیری مستمر اصلاحات خسته نشوند. ضعف اصلاحات هشت ساله این بود که در بدنه از این نوع حاملان کم داشت و بیش از توجه به مدیر و رهبر صبور، به شخصیت‌های تک‌محور توجه داشت.

۴-۴: همچنان که اشاره شد یکی از نقاط ضعف اصلاح‌طلبان، کم‌توجهی به یکی از عوامل بنیادی دموکراسی، یعنی تقویت بخش خصوصی رقابتی و تولیدکننده بود.

۱- اصلاح‌طلبان غیر از ضعف در گفت‌وشنود با «بالا» در گفت‌وشنود با دوستان و مخالفان و با نمایندگان اقلیت مختلف اجتماعی با ضعف روبه‌رو بوده‌اند اگر اصلاح‌طلبان گفت‌وشنود با گروه‌های جاافتاده اصول‌گرا را جدی‌تر می‌گرفتند، اصول‌گراها نمی‌توانستند در بالا از اصلاح‌طلبان یک «موجود ترسناک» درست کنند. اگر گفت‌وگوی صادقانه و مستمر با اقلیت اجتماعی و جنبش‌های اجتماعی جدی بود، حداقل بخشی از مردم در انتخابات نهم چنین واکنش منفی به اصلاح‌طلبان نشان نمی‌دادند. از این رو در روند اصلاح‌طلبی باید گفت و شنود و مذاکره و تعامل با «بالا»، «پایین» و «اطراف» جدی گرفته شود.

دموکراسی پایدار و جامعه مدنی غیر آویخته به حکومت، تقریباً بدون بخش خصوصی خوداتکا، رقابتی و مسئول میسر نمی‌شود. اصلاح‌طلبی نباید از بخش خصوصی و رقابتی با ضعف دفاع کند. اصلاح‌طلبی هزینه دارد، ولی هزینه آن باید از طریق کمک‌های آزادانه کارآفرینانی که فعالیت سازنده اقتصادی دارند، تأمین شود.

۵-۴- اصلاح‌طلبی به این محدود نمی‌شود که تنها نهاد لازم برای تغییر را نهاد حکومت بداند، بلکه نهاد خانواده، نهادهای مدنی، گروه‌های خودیار و بخش خصوصی رقابتی را نیز موضوع و موتورهای تغییر و اصلاح محسوب می‌شوند. خصوصاً زمانی که اصلاح‌طلبان از خانه حکومت بیرون گذاشته می‌شوند، توجه به نهادهای دیگر تغییر، مثل نهاد خانواده و نهادهای مستقل از دولت، ضروری است.

۶-۴: همانطور که اغلب مصاحبه‌شوندگان تأکید داشتند یکی از نقاط ضعف اصلاح‌طلبان، کم‌توجهی به آموزش و پرورش به عنوان یک سازمان بنیادی تغییر در روند اصلاحات بود. علی‌الاصول در جامعه در معرض تغییر ایران، آموزش و پرورش (و صدا و سیما) بنیادی‌ترین نیاز جامعه را که تربیت شهروند مدنی است، باید در دستور کار خود قرار دهد. همه می‌دانیم حامل اصلاحات «شهروند مدنی» است و با افراد بدبین، بی‌اعتماد، غیرمسئول و غیراخلاقی نمی‌توان اصلاحات را به پیش برد. اصلاح‌طلبی در بررسی تغییرات بنیادی در متون درسی و سازماندهی آموزش و پرورش در دوره اصلاحات با جهت‌گیری پرورش شهروند مدنی و اخلاقی جدی نبود.

۷-۴: در جامعه ایران، جنبش‌های خرد اجتماعی دانشجویان، زنان، اقوام، کارگران، محرومان اداری (معلمان) و حاشیه‌نشینان، کم و بیش فعالند و گاهی در فراز و گاهی در فرودند (جلانی‌پور، ۱۳۸۶: ۴۲-۴۱). اصلاح‌طلبان در فضاهای انتخاباتی از حمایت اغلب جنبش‌های خرد اجتماعی برخوردار بودند، ولی یک رابطه متقابل، مسؤولانه و سازنده با نمایندگان متنوع جنبش‌های خرد اجتماعی برقرار نکردند.

۸-۴: اقدامات اصلاح‌طلبان در زمینه‌های آزادی‌خواهی، دفاع از حقوق شهروندی، تقویت نهادهای مدنی و دموکراسی‌خواهی بود. دموکراسی، سازوکار تأمین عدالت سیاسی

و حتی عدالت اقتصادی در عرصه عمومی است، اما اصلاح‌طلبان در تبلیغات و سیاست‌های خود، نسبت اقدامات‌شان را با عدالت‌خواهی اقتصادی روشن نمی‌کردند. این خلأ به فقیردوستان فضا داد تا خود را به عنوان منجیان عدالت اقتصادی معرفی کنند. اصلاح‌طلبی و دموکراسی‌خواهی، ذیل عدالت‌طلبی می‌گنجد و ضروری بود که اصلاح‌طلبان نسبت بحث‌ها و اقدامات خود را با عدالت اقتصادی بیشتر روشن کنند تا عدالت‌طلبی سطحی پوپولیستی، در میان مردم امید کاذب ایجاد نکند.

۹-۴: اصلاح‌طلبان، هویت دینی خود را از طریق شرکت در مراسم دینی و اجرای سایر قواعد مذهبی چندان برجسته نمی‌کردند، در حالی که میان هویت‌یابی دینی و جمعی با دموکرات بودن و اصلاح‌طلب بودن لزوماً ناسازگاری وجود ندارد. اصلاح‌طلبانی مانند حزب توسعه و عدالت در ترکیه بر هویت‌یابی دینی خود در عرصه عمومی (ضمن دفاع از اصل بی‌طرفی ایدئولوژیک دولت) تأکید می‌کنند و مثل طرفداران انقلاب آرام، حوزه دینی جامعه را به نفع مخالفان تندروی اصلاحات وانمی‌گذارند.

نتیجه‌گیری

۱- گونه‌شناسی دوازده‌گانه این جستار چه تفاوتی با گونه‌شناسی متعارف در عرصه عمومی و کنونی جامعه ایران دارد؟ در عرصه عمومی ایران، رویکردهای اصلاحی به عنوان یک «گونه» در برابر دو «گونه» رویکردهای انقلابی و محافظه‌کاری قرار دارد. در صورتی که طبق شرحی که در این مقاله ارائه شد، گونه‌های انقلاب سیاسی، اصلاح‌طلبی مدنی و محافظه‌کاری روشن‌اندیش و انقلاب آرام از یک سو و گونه‌های انقلاب اجتماعی (نوع روسی)، اصلاح‌طلبی آمرانه و محافظه‌کار بازگشتی از سوی دیگر، نزدیکی بیشتری با یکدیگر در برخورد با تغییرات و مطالبات اجتماعی در جامعه دارند. لذا تقسیم‌بندی رویکردهای سه‌گانه به رویکردهای انقلابی، اصلاحی و محافظه‌کاری، نوعی تقسیم‌بندی مبهم و مجمل است، زیرا از یک سو، تحت عنوان اصلاح‌طلبی، از وجوه

مدنی و ضداستبدادی انقلاب‌های سیاسی (مانند انقلاب اسلامی ۱۳۵۷) و محافظه‌کاری روشن‌اندیش در اصلاح جامعه غفلت می‌شود و از سوی دیگر، وجوه زیان‌بار محافظه‌کاری بازگشتی و اصلاح‌طلبی آمرانه، تحت عنوان این که انقلابی نیستند، نادیده گرفته می‌شود. از این رو، جستار حاضر پیشنهاد می‌کند به جای این که گونه‌های دوازده‌گانه تغییر را در ذیل تقسیم‌بندی سه‌گانه متعارف محافظه‌کاری، اصلاح‌طلبی و انقلابی قرار دهد، آن‌ها را در دو دسته و گونه وسیع‌تر به نام رویکرد مدنی‌تر و آمرانه‌تر، جای دهد. رویکردهای مدنی و نرم مانند گونه‌های یکم، دوم، پنجم، هفتم و هشتم و رویکردهای آمرانه و سخت مثل گونه‌های سوم، چهارم، نهم و یازدهم.

۲- در شرایط کنونی ایران، از میان گونه‌های دوازده‌گانه تغییر، راهبرد اصلاح‌طلبی به عنوان مبارزه‌ای آگاهانه، مستمر و بدون تخاصم با اساس حکومت و در چارچوب قانون اساسی، برای حل معضلات جامعه و پیشبرد دموکراسی راهبرد واقع‌بینانه‌تری است. اصلاح‌طلبی، با درس‌آموزی از نقاط ضعف دوران اصلاحات، همچنان راهبردی کارا است. مبارزه مستمر و پی‌گیرانه اصلاح‌طلبان، فرایندی تدریجی است که مردم‌سالاری را به مخالفانش با هزینه کمتری القا می‌کند. اصلاح‌طلبی مبتنی بر حرکت مسؤولانه اصلاح‌طلبان در زندگی سیاسی لزوماً به وقوع یک جنبش قهرآمیز از پایین امید ندارد. حتی اگر مخالفان تندروی اصلاحات با سیاست‌های خارجی و داخلی غیر مدبرانه خود یک انقلاب دیگر را به جامعه ایران تحمیل کنند، باز این نیروی اصلاح‌طلبی است که می‌تواند در شرایط بحرانی به ایران کمک کند.

۳- در این جستار کوشش شد تا نشان داده شود رویکرد انقلاب از نوع تجربه بلوک شرق سابق^۱، رویکرد مؤثری برای تثبیت مردم‌سالاری در ایران نیست. اما با این ارزیابی نمی‌توان درباره آینده ایران به طور قاطع سخن گفت و از آینده آن مطمئن بود. خصوصاً

۱- یکی از معایب دیگر راهبرد انقلاب، مواجه کردن ایران با دوره‌ای از بی‌دولتی است که پرداختن به آن در حوصله این مقاله نبود. حوادث کردستان و خوزستان در نیمه دوم سال ۸۴ و حوادث بلوچستان و آذربایجان در فصل اول سال ۸۵ نشان می‌دهد اگر جامعه ایران حتی در دوره‌ای کوتاه با وضعیت بی‌دولتی روبه‌رو شود، نیروهای گریز از مرکز قومی می‌توانند تمامیت ارضی ایران را با بحران روبه‌رو کنند. به همین دلیل یکی از معایب دیگر راهبرد انقلاب، جدی نگرفتن خطر تجزیه ایران در جهان رها شده فعلی است.

در جامعه‌ای که سازوکار مردم‌سالاری در آن به درستی کار نمی‌کند، «ابعاد نامتعیین و نامعلوم آینده» جدی‌تر می‌شود. در آینده ممکن است وضع موجود ادامه پیدا کند؛ ممکن است گذار به مردم‌سالاری به صورت آرام و حتی با همکاری محافظه‌کاران روشن‌اندیش و اصلاح‌طلبان، انجام گیرد (و به‌طور مستمر انجام انتخابات سالم و منصفانه و عادلانه برگزار شود)؛ و ممکن است مخالفان تندروی اصلاحات، به‌طور ناخواسته یک انقلاب آرام را بر جامعه ایران تحمیل کنند؛ یعنی بدون این که کسی درصدد ایجاد انقلابی باشد، انقلابی «بیاید». لذا ارزیابی رویکرد انقلابی که موضوع این مقاله بود یک بحث است و «آمدن» انقلاب بحثی دیگر.^۱

در برابر چنین جامعه‌ای، نقش شهروندان آگاه و علاقه‌مند به دموکراسی، چه شهروندانی که دستی در حکومت یا نهادهای مدنی دارند و چه شهروندانی که دستی در جایی ندارند، اما نگران آینده ایران هستند، نقشی اساسی است. شهروندان مسئول می‌توانند برای گذار آرام به مردم‌سالاری به جای دل بستن به انقلاب، همچنان توجه خود را به رویکرد اصلاحی و راهبرد تقویت حوزه مدنی، نظام رقابتی حزبی، پاسخ‌گو کردن دولت، از طریق التزام و تأکید بر «انتخابات منصفانه و آزاد» در چارچوب همین جمهوری اسلامی، معطوف کنند. تأکید بر انتخابات آزاد، شعاری ضد حکومت و در عین حال محافظه‌کارانه که فقط متوجه وضع موجود باشد نیست؛ شعاری است که مخاطبان وسیعی از کارشناسان شورای امنیت تا اپوزیسیون قانونی کشور را در بر می‌گیرد؛ شعاری است که برای تحقق آن لزوماً به ایجاد یک جنبش قهرآمیز نیاز نیست، بلکه به جنبشی موقتی که در جریان هر انتخاباتی شکل می‌گیرد، تکیه دارد؛ شعاری که جامعه ایران را وارد

۱- عدم روشن بودن آینده، علل گوناگونی دارد. یکی از علل آن است که در کشورهایی که گذار دموکراسی را طی کرده‌اند، وقتی پنجاه درصد شهروندان در انتخابات شرکت نمی‌کنند، مردم شرکت نکرده پس از انتخابات به دنبال کار خود در بخش خصوصی و نهادهای مدنی می‌روند و در خلوت خود تغییر حکومت را از خداوند درخواست نمی‌کنند؛ اما در جوامعی که گذار دموکراسی را طی نکرده‌اند، مردمی که از سیاست ورزی رسمی ناامید می‌شوند تغییر حکومت را آرزو می‌کنند، به شایعات دل می‌بندند و افراد متوهمی همچون هخاها مردم را به هوس می‌اندازند (در سال ۸۵ در یکی از تلویزیون‌های ماهواره‌ای شخصی به نام هخا اعلام کرده بود در روز مشخصی ایران را آزاد خواهد کرد و موجی از شایعه در شهرهای بزرگ ایران به راه انداخته بود).

فضای هیجانی و کینه و نفرت نمی‌کند و جامعه را به فضایی مبهم، تاریک و غیر قابل پیش‌بینی نمی‌برد.

منابع

- آبراهامیان، یروند، ۱۳۸۴، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه: احمد گل محمدی / محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی.
- آرنت، هانا، ۱۳۶۱، *انقلاب*، ترجمه: عزت الله فولادوند، تهران، خوارزمی.
- اش، تیموتی گارتن و دیگران، ۱۳۷۹، *ده سال بعد*، ترجمه: هرمز همایون‌پور، تهران، نشر فرزاد.
- اش، تیموتی گارتن، ۱۳۸۰، "یادداشت‌هایی از آلمان شرقی"، در کتاب کندرا، میلان و دیگر، روایت انقلاب ترجمه فروغ پوری‌اویری، تهران، نشر فرزاد.
- اسکاچپول، تدا ۱۳۷۶، *دولت‌ها و انقلاب اجتماعی*، سید مجتبی روشن تن، تهران، سروش.
- بابیو، نوربرتو، *چپ و راست*، ترجمه: علی اصغر سعیدی، تهران، نشر علم و ادب.
- بشریه، حسین، ۱۳۸۰، *موانع توسعه سیاسی در ایران*، تهران، گام نو.
- بودن، ریمون، ۱۳۸۳، *مطالعاتی در آثار جامعه‌شناسان کلاسیک*، ترجمه: باقر پرهام، تهران، نشر مرکز.
- حسینی زاده، سید محمد علی، ۱۳۸۵، *اسلام سیاسی در ایران*، قم، انتشارات دانشگاه مفید.
- جلائی‌پور، حمیدرضا، ۱۳۸۱، *جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی*، تهران، طرح‌نو.
- جلائی‌پور، حمیدرضا، ۱۳۸۳، "تأملی نظری در مورد دموکراسی در ایران کنونی" نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۳، صص ۱۹۱-۲۰۰.

- جلالی پور، حمیدرضا، ۱۳۸۴، «تیین فرآیند پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۵۶-۱۳۵»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، ویژه نامه علوم اجتماعی، شماره ۳، تهران.
- دیلینی، تیم، ۱۳۷۸، مطالعاتی در آثار جامعه‌شناسی، ترجمه: بهرنگ صدیقی / وحید طلوعی، تهران، نشرنی.
- سیدمن، استیون، ۱۳۸۶، کشاکش آرا در جامعه‌شناسی، ترجمه: هادی جلیلی، تهران، نشرنی.
- فوران، جان، ۱۳۸۲، نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، ترجمه: فرهنگ ارشاد، تهران، نشرنی.
- کراولی، تیموتی ویکام، ۱۳۸۲، نظریه‌پردازی ساختاری و شقوق مختلف آن در نظریه‌پردازی انقلاب‌ها، ترجمه: فرهنگ ارشاد، تهران: نشرنی.
- کرایب، یان، ۱۳۸۱، نظری‌های اجتماعی کلاسیک، ترجمه: شهناز مسمی پرست، تهران نشرآگه.
- کوهن، آلوین استانفورد، ۱۳۸۲، تئوری‌های انقلاب، ترجمه: علیرضا طیب، تهران، قومس.
- گلدستون، جک، ۱۳۸۵، تأملاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها، ترجمه: محمدتقی دلفروز، تهران، کویر.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۷۸، راه سوم، ترجمه: منوچهر صبوری کاشانی، تهران، شیراز.
- گیدنز، آنتونی، ۱۳۷۹، جهان رها شده، ترجمه: علی اصغر سعیدی / یوسف حاجی عبدالوهاب، تهران، نشر علم و ادب.
- مشایخی، مهرداد، ۱۳۸۵، "سرگردانی میان نظام و جنبش"، مجله آئین، شماره ۳، صص ۲۶-۳۷.
- معدل، منصور ۱۳۸۲، طبقه، سیاست و ایدئولوژی در انقلاب، ترجمه: محمد سالار کسرای، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- Beck, U. 1990, *World Risk Society*, London, Polity.

- Burke, E. 1793/1790. *Reflections on the Revolution in France*. Garder City, NY: Anchor Books.
- Eisenstadt, S.N. 1961, *Essays on Sociological Aspects of Political and Economic Development*, *The hagu, Mouton*.
- Farhi, F. 1990. *States and Urban-Based Revolutions: Iran and Nicaragua* Urban/Chicago: University of Illinois press.
- Goodwin, J and Jasper, J.M, 2004, *Rethinking Social Movement. Structure, Meaning and Emotion*, Lanham, MD, Rowman and Littlefield.
- Griffin, R. (ed), 1995, *Fascism*, Oxford and New York, Oxford University press.
- Heywood, A. 1994. *Political Ideas and Concepts*, London, Macmillan.
- Huntington, S.P. 1968, *Political Order in Changing Societies*, New Haven, CT, Yale University press.
- Katz, M.N. 1997. *Revolutions and Revolutionary Waves*. New York: St Martin`s press.
- Kelley, J. and H.S. Klein. 1977. "Revolution and the Rebirth of Inequality: A theory of Stratification in Post-Revolutionary Society." *American Journal of Sociology* 83: 78-99.
- Keith, F. 1999, *Political Sociology*, Edinburgh, Edinburgh University press.
- Larrain, J. 1989, *Theories of Development Cambridge, polity*.
- Lenin, V. 1932/1943, *State and Revolution*, New Yrk, International.
- Marty, M.E. and Appleby, R.S. (eds), 1993, *Fundamentalisms and the State: Re-making Politics, Economies, and Militance*, Chicago and London University of Chicago press.

- Mc Daniel, T. 1991. *Autocracy, Modernization, and Revolution in Russia and Iran*. Princeton, NJ: Princeton University press.
- Nesbet, R. 1980. *History of the Idea of Progress*, New York, Basic.
- Scruton, R. 1984, *The Meaning of Conservatism*, London, Macmillan.
- Selbin, E. 1993. *Modern Latin American Revolutions*. Boulder, CO: Westview press.
- Smelser, Neil J. 1962. *The Theory of Collective Behavior*. Glencoe, IL: Free Press.
- Terry K, 2000, *Democratization and Inequality in Latin America: Chile as a Test Case*, in *From frei to frei*, Santiago, Chile.
- Tilly, C. 1978. *From Mobilization to Revolution* Reading, MA: Addison-Wesley.
- Tucker, R. 1970, *The Marxian Revolutionary Idea*, London, Allen and Unwin.
- Vilas, C. M. 1995. *Between Earthquake and Volcanoes: Market, State and Revolutions in Central America* (Ted Kuster, Trans.). New York: Monthly Review press.
- Walton, J. 1984. *Reluctant Rebels: Comparative Studies of Revolutions and Underdevelopment*. New York: Cloumbia University press.
- Yolton, J.w. etal. Eds 1991, *Blackwell Companion to the Enlightenment*, Oxford, Blackwell.

<http://www.moscowtimes.ru>

<http://www.sptimes.ru/archive>

<http://www.bbc.uk.com>

<http://www.primenewsonline.com>

<http://www.geotimes.com>

<http://www.nationsonline.org/oneworld/georgia>

<http://www.irna.ir>

<http://www.iran-emrooz.net>

<http://www.100yearsoil.com>

